مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیثی شیعه

دفتر هفدهم

به کوشش

مهدی مهریزی علی صدرایی خویی

بسم الله الرحمن الرحیم

پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ٦

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ ـ ، گردآورنده.
میراث حدیث شیعه: دفتر هفدهم /به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی. ـ قم: دار الحدیث، ۱۳۸۶.
۵۷۰ ص. (پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۶)
چاپ اوّل : ۱۳۸۶.

ISBN : 978 - 964 - 493 - 286 - 1

کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. حدیث شیعه ـ مجموعه‌ها. ۲. احادیث شیعه ـ مجموعه‌ها. الف. صدرایی خویی، علی، ۱۳۴۲ ـ ، گردآورندهٔ همکار. ب. عنوان.
BP ۱۰۶/۴/م۹م۹

میراث حدیث شیعه / ۱۷

به کوشش : مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث
امور اجرایی: مهدی سلیمانی آشتیانی
ویراستار: قاسم شیرجعفری
صفحه‌آرایی: سید علی موسوی‌کیا

ناشر: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث
چاپ: اول / ۱۳۸۶
چاپخانه: دارالحدیث
شمارگان: ۱۰۰۰
قیمت: ۶۰۰۰ تومان

سازمان چاپ و نشر

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن: ۷۷۴۰۵۲۳ ۰۲۵۱ / فاکس: ۷۷۴۰۵۷۱ ۰۲۵۱
ص.پ ۴۴۶۸ / ۳۷۱۸۵
نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۷۷۴۰۵۴۵ ۰۲۵۱
فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲
فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینهٔ کتاب، طبقهٔ هم‌کف) تلفن: ۳ ـ ۲۲۴۰۰۶۲ ۰۵۱۱
فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهار راه پل خاکی، دست چپ، ساختمان کوثر) تلفن: ۸۴۲۶۳۳۲

http://www.hadith.net
hadith@hadith.net

ISBN : 978 - 964 - 493 - 286 - 1

*** کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است ***

9 789644 932861

شرح چهار حدیث از اربعین هروی

محمّد تقی بن حسین هروی (۱۲۹۹ق)

تحقیق: محمّد جواد محمودی

درآمد

نگارندهٔ این اثر محمد تقی بن حسین هروی اصفهانی متوفای ۱۲۹۹ ق است. زندگی‌نامهٔ خودنوشت وی قبل از این درج گردید. در این جا فقط نظر دو تن از تذکره‌نگاران شهیر را در مورد ایشان ذکر نموده، پس از آن مطالبی راکه در آن شرح حال نیامده می‌آوریم.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در بارهٔ ایشان این گونه نگاشته است:

هو الشيخ محمّد تقي بن حسين علي بن رضا بن إسماعيل الهروي الأصفهاني الحائري، أحد أبطال العلم وفحول الفقهاء، ولد في هرات في شهر رمضان ۱۲۱۷ ونشأ بها، فأخذ العلوم العربيّة والحساب وغيرها، وهاجر في ۱۲۳۵ إلى أصفهان، وهو ابن ثماني عشرة سنة، فحضر في الفقه والأُصول على الشيخ محمّد تقي صاحب حاشية المعالم المشهورة، وعلى الحاج محمّد إبراهيم الكلباسي، والسيّد حجّة الإسلام الأصفهاني وغيرهم. ثمّ سافر إلى خراسان لزيارة الرضا ﷺ، وزار المراقد المطهّرة بالعراق مراراً، توقّف بعضها في النجف، فحضر بحث صاحب الجواهر، وفي كربلاء فحضر على السيّد كاظم الرشتي والميرزا علي نقي الطباطبائي، عبّر في بعض مؤلّفاته

عن الأوّلَين بشيخنا الأُستاذ وسيّدنا الأُستاذ، وذكر الثاني والثالث في إجازته للميرزا محمّد الهمداني في ۱۲۸۳، وبعد تكميله عاد إلى أصفهان فحصلت له بها مرجعية تامّة.

قال الأُستاذ شيخ الشريعة الأصفهاني ـ وكان أدركه واستفاد منه ـ: إنّه كان مع مراتبه العلميّة والعمليّة حسن السيرة صافي السريرة، نقيّ الطويّة خالص النيّة، موجّهاً عند الخاصّة والعامّة، انتهى.[۱].

مدرّس خیابانی در ریحانة الأدب نیز در مورد وی چنین آورده است:

ملا محمّدتقی بن میرزا حسینعلی بن رضا بن إسماعیل هروی اصفهانی حائری، از افاضل علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت است که از ارکان دین مبین واعاظم مجتهدین، فقیه محقّق، اصولی مدقّق، محدّث رجالی، مفسّر متبحّر، وریاضی متمهّر، از مفاخر شیعه و از تلامذهٔ شیخ محمّد تقی صاحب حاشیهٔ معالم وحاجی کرباسی وحجّة الاسلام حاج سیّد محمّدباقر رشتی ودیگر اجلّای وقت بود. شیخ کبیر شیخ محمّد حسن بارفروش سابق الذکر نیز از تلامذهٔ وی بوده وصاحب ترجمه، تألیفات منیفهٔ بسیاری در تفسیر و فقه و اصول و اخلاق و عقاید وحساب و رجال دارد[۲].

استادان

همان گونه که در ابتدای شرح حال وی گذشت، وی در هرات، اصفهان، نجف و کربلا نزد جمعی از دانشمندان، دانش آموخته است که عبارت‌اند از:

۱. شیخ محمّد تقی اصفهانی (م ۱۲۴۸ق)؛[۳]

۲. شیخ محمّد ابراهیم کلباسی (۱۱۸۰ ـ ۱۲۶۱ق)؛[۴]

---

۱. الکرام البررة في القرن الثالث بعد العشرة، ج ۱، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۳.

۲. ریحانة الأدب، محمد علی مدرس خیابانی: ج ۶، ص ۳۶۵ ـ ۳۶۶.

۳. برای شرح حال وی ر.ک: الکرام البررة، ج ۱، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶، ش ۴۴۲.

۴. ر.ک: الکرام البررة، ص ۱۴ ـ ۱۵، ش ۲۵.

۳. سیّد محمّد باقر شفتی مشهور به حجّة الاسلام (۱۱۷۵ ـ ۱۲۶۰ ق)[۱].
مرحوم محمد تقی هروی در مقدّمهٔ شرح اربعین خود تعداد ۴۱ اثر از آثار این استادش را ذکر نموده است.
۴. شیخ محمّد حسن نجفی صاحب جواهر (۱۲۰۲ ـ ۱۲۶۶ ق)؛[۲]
۵. سیّد علی نقی طباطبائی (۱۱۱۸ ـ ۱۲۴۹ ق)؛[۳]
۶. سیّد کاظم رشتی (م ۱۲۸۸ ق)؛[۴]
رشتی از اکابر شاگردان شیخ احمد احسایی و سخت تحت تأثیر اندیشه‌های وی بوده است. او پس از مرگ احسایی جانشین او و در تمامی امور دینی مرجع و پیشوای شیخیه گردید. وی دارای تألیفات زیادی است که مرحوم مدرس خیابانی در ریحانة الأدب از ۲۱ اثر وی نام برده است و می‌گوید: «۱۵۰ کتاب و رساله به او منسوب است». سیّد رشتی به گونه‌ای سخن می‌گفت و می‌نوشت که عموم مردم متوجّه منظور وی نمی‌شدند. سیّد علی محمّد باب (بنیان‌گزار مذهب بابیه) وحاج کریم خان کرمانی (رئیس فرقهٔ کریم خانیه) از شاگردان او بوده‌اند.
سیّد کاظم رشتی دارای اعتقادات خاصی بود و ادّعا داشت قِوام دین بر چهار پایهٔ: ۱. خدا، ۲. رسول خدا، ۳. امام، ۴. باب اِمام، استوار است وچون مردم از شناخت واتّصال به سه تای اوّل عاجزند، باید به دنبال شناخت وپیروی از چهارمی باشند.[۵]

---

۱. ر.ک: الکرام البررة، ج ۱، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۶؛ أعیان الشیعة، ج ۹، ص ۱۸۸؛ ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۲۶؛ لغت‌نامه دهخدا ذیل مادهٔ «حجة الاسلام».
۲. ر.ک: الکرام البررة، ج ۱، ص ۳۱۲؛ أعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵ ـ ۷؛ ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۵۳۷ ـ ۵۳۸.
۳. ر.ک: أعیان الشیعة، ج ۸، ص ۳۶۷؛ الذریعة، ج ۶، ص ۱۰۳ و ۱۷۸؛ ریحانة الأدب، ج ۴، ص ۳۰.
۴. ر.ک: الأعلام، ج ۶، ص ۶۷؛ ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۲۰۸؛ لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل مادهٔ «کاظم»؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۷.
۵. شرح قصیده، ص ۱۸۲ و ۲۱۴.

سرانجام سیّد کاظم رشتی در سال ۱۲۸۸ هـ ق چشم از جهان فرو بست.
محمّد تقی هروی، به شدّت تحت تأثیر این استاد و نیز شیخ احمد احسایی است. او در جاهای متعدّدی از اربعین خویش از این استادش سخنانی نقل کرده و گاه با تعبیر «سیّد الأستاذ» و گاهی با تصریح به نام وی، مطالبی را جهت اثبات مدّعاهای خویش نقل نموده است.

وفات هروی

محمّد تقی هروی معاصر علی محمّد باب بود که ادّعای بابیّت و سپس ادّعای مهدویّت نمود و هر دو از شاگردان سیّد کاظم رشتی بودند. در زمان وی غوغای بابی‌گری سراسر ایران از جمله اصفهان را فراگرفت. با آن که هروی یک کتاب به نام تنبیه الغافلین و یک رسالهٔ فارسی در ردّ بابی‌گری نگاشت و از علی محمّد باب ومذهب وی بیزاری جست، امّا باز هم وی را به پیروی از بابی‌گری وحمایت از آن متّهم نمودند، پس به ناچار از اصفهان خارج شد و در کربلا مجاور گردید و سر انجام در همان جا از دنیا رفت.[1]

مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی می‌نویسد:

> وقد اقتضت بعض الأُمور خروجه من أصبهان، فاختار مجاورة الحائر الشريف في ۱۲۷۱، فكان فيه مشغولاً بالتدريس والتصنيف إلى أن توفّي في ۱۲۹۹؛ كما حدّثني به ابن أُخته الشيخ علي المعلّم الأصفهاني نزيل سامراء، ودفن بمقبرة السيّد صاحب الضوابط في الصحن الحسيني الصغير[2].

---

۱. أعيان الشيعة، ج ۹، ص ۱۹۵.

۲. الكرام البررة في القرن الثالث بعد العشرة، ج ۱، ص ۲۱۲ـ۲۱۳.

شرح اربعین

مؤلّف خود در مقدّمهٔ این کتاب، چنین آورده است:

لمّا كانت جملة من العقائد الدينيّة والأُصول الإيمانيّة ممّا يتوقّف عليها قبول الأعمال، ولا يحصل بدونها النجاة من العذاب والنكال، وجملة أُخرى منها ممّا لا تصعد النفس بدونها إلى مدارج الكمال، ويحصل بها القرب من ساحة العظمة والجلال، وكنت قد صرفت شطراً من العمر في تحصيلها، وأجلت النظر في إجمالها وتفصيلها، كان كثيراً ما يخالجني أن أُحرّر فيها مختصراً ينطق به السنّة والكتاب، ويشهد به العقول المستنيرة من أُولي الألباب، ويحثّني على ذلك أيضاً جمع من الإخوان والأصحاب، إلاّ أنّه كان يمانعني عن ذلك قلّة البضاعة بل فقدانها، ونقصان الاستطاعة بل حرمانها، مع ما بي من تفرّق البال واختلال الحال، وكثرة الاشتغال وضيق المجال، ولم يكن يتيسّر لي صرف برهة من الزمان في خصوص هذا الشأن، ولكن لمّا كان الميسور لا يسقط بالمعسور، والمقدور لا يترك بغير المقدور، عرفت أن أختلس من بين الأزمنة فرصاً، وألتمس من بين العزائم رخصاً، ولمّا كان تصدير العنوان بأحاديث أهل البيان ـ عليهم سلام الله الملك المنّان ـ أحسن وأولى، مع ما ورد من الحثّ على حفظ أربعين منها[1]، رأيت أن ألتقط من درر أخبارهم المتعلّقة

---

۱. مضمون الحديث متواتر، وقد رواه جمع من الحفّاظ والمؤلّفين في كتبهم، لاحظ: الكافي، ج ۱، ص ۴۹، ح ۷ من باب النوادر من كتاب فضل العلم؛ أمالي الصدوق، المجلس ۵۰، ح ۱۳؛ الخصال، ص ۵۴۲، ح ۱۸ من باب الأربعين وما فوقه، وصحيفة الإمام الرضا عليه السلام، ص ۶۵ ح ۱۱۴، وعيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲ ص ۴۱ ح ۹۹ من الباب ۳۱؛ والاختصاص، ص ۲؛ والأمالي الخميسية للمرشد بالله الشجري، ج ۱، ص ۵۵ في عنوان «الحديث الثاني في العلم وفضله»؛ والحديث ۳۱ من شرف أصحاب الحديث للخطيب البغدادي، ص ۲۰؛ وجامع بيان العلم وفضله لابن عبد البرّ، ج ۱ ص ۴۳ باب قول النبي صلى الله عليه وآله: «من حفظ على أمّتي

←

بإثبات الصانع وصفاته وأفعاله والنبوّة والإمامة والمعاد أربعين حديثاً، وأذيّل كلّاً منها ببيان مختصر مطابق كتاب الله وسنّة الرسول، ويوافق ما حقّقه أهل المعقول والمنقول من علمائنا الفحول، وأشير إلى بعض ما وقع لبعض من الغفلة والذهول، وها أنا أشرع في نظم ما أردته من منثور الدرر، سالكاً فيه حسب ما قدّر الله ويسّر، مقتصراً فيه بين الإيجاز والإطناب، سائلاً منه تعالى إلهام الحقّ والصواب، والتوفيق لما ينفع في المبدأ والمآب، راجياً ممّن هو من أهل المعرفة والدراية، بعد أن ينظر فيه بعين الإنصاف والعناية، أن يُصلِح بقلم العفو والإحسان ما يرى فيه من خطإ أو نسيان، ومن الله الاستعانة وعليه التكلان.

مرحوم علامهٔ تهرانی در معرّفی کتاب ونسبت آن به مؤلّف چنین می‌نویسد:

الأربعون حديثاً مع الشرح والبيان للعلاّمة المولى محمّدتقي بن حسين‌علي الهروي الأصفهاني الحائري المتوفّى سنة ۱۲۹۹، قال في آخر كتابه نهاية الآمال أنّ فيه شرح أربعين حديثاً مشكلاً في التوحيد والنبوّة والمعاد، وأنّه فرغ منه سنة ۱۲۸۳.[1]

همچنین در شرح حال وی در الکرام البررة نیز این کتاب را ضمن آثار وی آورده است.

نسخه‌های کتاب

تاکنون پنج نسخه از این کتاب شناسایی شده است. نگارنده به سه

أربعين حديثاً»؛ الباب ۱۰ من تيسير المطالب، ص ۱۵۲، ح ۲۶۴؛ حرف الميم من فردوس الأخبار، ج ۴، ص ۹۱، ح ۵۷۷۸؛ الباب ۱۷ «في طلب العلم» من شعب الإيمان للبيهقي، ج ۲، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۱؛ ح ۱۷۲۶ و ۱۷۲۷؛ الباب الأوّل من إحياء علوم الدين، ج ۱ ص ۱۶، وكنز العمّال، ج ۱۰، ص ۱۵۸ و ۲۹۴، ح ۲۸۸۱۷ و ۲۹۴۸۶.

۱. الذريعة، ج ۱، ص ۴۱۳، ش ۲۱۳۹.

نسخه از آنها دست یافته است که متأسّفانه همهٔ آنها ناقص بوده، حداکثر شرح ۳۲ حدیث در برخی از آنها آمده است، در این جا به اختصار به معرّفی آنها می‌پردازم:

۱. **نسخهٔ مرکز احیاء میراث اسلامی، به شماره ۱۴۰:** این نسخه به خط نسخ و در ۱۶۴ صفحه، و هر صفحه در ۲۷ سطر است، بجز صفحهٔ اوّل که ۲۰ سطر و صفحهٔ آخر که ۱۳ سطر می‌باشد. در این نسخه شرح ۲۲ حدیث آمده است.

۲. **نسخهٔ کتاب‌خانهٔ مجلس شورای اسلامی در تهران، به شمارهٔ ۲۸۹۳:**[1] این نسخه کامل‌ترین نسخه‌ای است که به دستم رسیده است، به خط نسخ زیبا، در ۱۶۹ ورق و هر ورق دارای دو صفحهٔ ۱۹ سطری، بجز صفحهٔ اوّل و آخر کتاب که کمتر است.

در این نسخه از حدیث اوّل تا حدیث ۲۲ به طور کامل شرح شده است، بجز حدود نصف صفحه از آخر شرح حدیث ۱۱ که افتادگی دارد. متن حدیث ۱۲ و یک سطر از شرح آن نیز افتاده است. همچنین یک صفحه از شرح حدیث ۱۵ نیز موجود نیست.

در این نسخه، حدیث‌های ۲۳، ۲۴ و ۲۵ به طور کامل افتاده است، سپس از حدیث ۲۶ تا ۳۵ به طور کامل شرح شده است. همچنین متن حدیث ۳۶ و چند سطر از شرح آن موجود است. بنا بر این در این نسخه مجموعاً ۳۲ حدیث با شرح و یک حدیث تنها متن آن با کمتر از ۹ سطر شرح آمده است.

۳. **نسخهٔ کتاب‌خانهٔ مرحوم آیة الله العظمی مرعشی نجفی، به شمارهٔ ۱۰۱۱:**[2] در این نسخه شرح هفت حدیث اوّل کتاب و شرح برخی از فقرات

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ مجلس شوارای اسلامی، ج ۱۰، ص ۲۸۳.

۲. فهرست، ج ۳، ص ۲۰۴.

حدیث ۱۴ است. سایر اجزاء کتاب در این نسخه قرار ندارد و در حاشیهٔ این نسخه، جاهایی حاشیه و شرح آمده است.

دو نسخهٔ بعدی، نسخه‌هایی هستند که از طریق فهرست‌ها بر آنها وقوف یافته‌ام و تاکنون به دستم نرسیده است:

۴. **نسخهٔ کتاب‌خانهٔ دانشگاه اصفهان به شماره ۱۴۶**: این نسخه آخرین تحریر کتاب و به خط مؤلف است. نسخه‌هایی که مؤلف قبل از این تحریر کرده، نسخی ناقص است و شرح تمام چهل حدیث را ندارد، ولی این نسخه، کامل و شامل تمام چهل حدیث است. بازنگری و تحریر مؤلّف، در جمادی الثانیهٔ سال ۱۲۹۷ هـ ق پایان یافته است.[۱]

۵. **نسخهٔ کتاب‌خانهٔ دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۳۴ ب**.

منابع مؤلف

منابعی که شارح، متن احادیث را از آنها گرفته، عبارت‌اند از:

أ: **الکافي**، تعداد پانزده حدیث (حدیث‌های ۱ و ۳ تا ۱۰ و ۱۳ و ۱۵) از این کتاب نقل شده است.

ب: **مصباح الشریعة**، یک حدیث (حدیث ۲) از این کتاب نقل شده است.

ج: **تفسیر القمي**، یک حدیث (حدیث ۱۱) از این کتاب نقل شده است.

د: **التفسیر منسوب به امام حسن عسکری**ﷺ، یک حدیث (حدیث ۱۶) از این کتاب است.

هـ: **عیون أخبار الرضا**ﷺ **والتوحید** از شیخ صدوق، یک حدیث (حدیث ۱۴) از این دو کتاب نقل شده است.

و: **شرح الزیارة الجامعة** از شیخ احمد احسایی، یک حدیث (حدیث ۱۷) از این کتاب نقل شده است.

ز: **بحار الأنوار**، چهارده حدیث (حدیثهای ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۶ تا ۳۴ و

---

۱. نسخه‌های خطی، نشریهٔ کتاب‌خانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، دفتر ۱۱ و ۱۲، ص ۹۲۹.

۳۶) از این کتاب نقل شده است.
ح: کمال الدین، یک حدیث (حدیث ۲۰) از این کتاب نقل شده است.
ط: مجمع البیان، یک حدیث (حدیث ۳۵) از این کتاب نقل شده است.
و برای حدیث دوازدهم مصدری ذکر نشده است.

ویژگی‌های شرح

این شرح ویژگی‌هایی دارد که اهم آنها عبارت‌اند از:
۱. شارح در ضمن شرح احادیث، احادیث متعدّد دیگری را نیز آورده است، که گاهی منابع آنها را ذکر می‌کند، ولی غالباً برای آنها مصدری نقل نمی‌نماید.
۲. شارح برای توضیح وشرح مطالب، از کتاب‌های دیگران نیز استفاده نموده است که گاهی بدان تصریح می‌کند، مانند بحار الأنوار که فراوان از آن نام می‌برد و گاهی نیز به وجود مطلبی در برخی کتب اشاره نموده، ولی نامی از آنها نمی‌برد، مانند حق‌الیقین علاّمهٔ مجلسی.
۳. همان گونه که گذشت، وی به شدّت تحت تأثیر سیّد کاظم رشتی واستادش شیخ احمد احسایی است و فراوان از این دو، نقل قول قول‌هایی می‌کند که البتّه در هیچ جا به اسم شیخ تصریح ننموده است، ولی غالباً با تعبیر «الشیخ الأجلّ» از وی یاد می‌کند. گاهی نیز با تعبیر مبالغه‌آمیز «الشیخ الأجلّ الأکرم الأوحد» او را ستوده است. در شرح حدیث ۲۸ به آنچه از شیخ احسایی نقل کرده اکتفا نموده و خود مطلبی بر آن نیفزوده است.
در نقل قول از سیّد کاظم رشتی نیز از تعبیر «سیّدنا الأستاذ» استفاده می‌کند که گاهی در کنار این تعبیر از برخی کتاب‌های وی یاد می‌نماید.
۴. گاهی شارح، مطلبی را به اختصار ذکر می‌کند و تفصیل آن را به دیگر کتاب‌های خویش ارجاع می‌دهد، آن گونه که در بحث بداء در

شرح حدیث دهم می‌گوید: «وزیادة البیان لهذا المرام یطلب ممّا کتبناه في بحث النسخ من علم الأصول».

۵. از نحوهٔ شرح واستدلالی که هروی بر برخی احادیث دارد، به خوبی تمایل وی به فلسفهٔ مشّاء و اعراض وی از حکمت متعالیه و اعتراض به آن فهمیده می‌شود. وی در موارد متعدّدی سخنان حکیم و فیلسوف بزرگ اسلامی ملاّ صدرا را نقل می‌کند و در همهٔ آن موارد به ایراد اشکال بر آن پرداخته، در مقام ردّ آنها بر می‌آید. گاهی نیز برای اثبات سخن خویش به سخنان ابو علی سینا استناد می‌کند.

۶. نکته‌ای که در این شرح قابل تأمّل است، اضافاتی است که گاه در شرح برخی احادیث تحت عنوان «تکملة»، «تبصرة»، «نسیم عرفاني»، «تنبیه»، «إرشاد»، «تتمّة معصومیّة»، «إیقاظ»، «تحقیق» ومانند آنها آورده است، که غالباً مباحثی استطرادی است.

فهرست احادیث شرح شده

احادیث شرح شده در این کتاب به ترتیب، عبارتند از:

۱. في إثبات الصانع تعالى: في الكافي عن أبي جعفر ﷺ قال: كفى لأُولي الألباب بخلق الربّ المسخّر، وملك الربّ القاهر....[۱]

۲. في آية معرفته تعالى: في مصباح الشريعة: عن الصادق ﷺ: العبوديّة جوهرة كنهها الربوبيّة، فما فقد في العبودية وجد في الربوبيّة....[۲]

۳. في توحيده تعالى: في الكافي عن هشام بن الحكم أتى أبا عبد الله ﷺ، وكان من قول أبي عبد الله ﷺ: لايخلو قولك إنّهما اثنان؛ من أن يكونا قديمين قويّين، أو يكونا ضعيفين، أو يكون أحدهما قويّاً والآخر ضعيفاً، فإن

---

۱. الكافي، ج ۱، ص ۸۳، كتاب التوحيد، باب ۱، ح ۶.

۲. مصباح الشريعة، ص ۷، وعنه في الصافي، ج ۴، ص ۳۶۵، ونور الثقلين، ج ۴، ص ۵۵۶، ح ۷۷.

كانا قويّين... [۱]

۴. في نفي الصفات عنه تعالى: في الكافي عن فتح بن عبد الله مولى بني هاشم قال: كتبت إلى أبي إبراهيم ﷺ أسأله عن شيء من التوحيد، فكتب إليّ بخطّه: الحمد لله الملهم عباده حمده ـ إلى أن قال: ـ أوّل الديانة به معرفته، وكمال معرفته توحيده، وكمال توحيده نفي الصفات عنه... [۲]

۵. في جملة من صفاته تعالى: في الكافي عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول: لم يزل الله ﷻ ربّنا والعلم ذاته ولا معلوم، والسمع ذاته ولا مسموع، والبصر ذاته ولا مبصر، والقدرة ذاته ولا مقدور ... [۳]

۶. في أسمائه تعالى: في الكافي عن إبراهيم بن عمر، عن أبي عبد الله ﷺ قال: إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ خلق اسماً بالحروف غير مصوّت، وباللفظ غير منطق، وبالشخص غير ... [۴]

۷. في جملة من أفعاله تعالى كالمشيّة والإرادة والقدر والقضاء: في الكافي عن معلّى بن محمّد قال: سئل العالم ﷺ: كيف علم الله؟ قال: عَلِمَ وشاء وأراد وقدّر وقضى وأمضى، فأمضى ما قضى، وقضى ما قدّر، وقدّر ما أراد... [۵]

۸. في القضاء والقدر: في الكافي: كان أمير المؤمنين ﷺ جالساً بالكوفة بعد منصرفه من صفين، إذ أقبل شيخ فجثا بين يديه، ثمّ قال له: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن مسيرنا إلى أهل الشام؛ أبِقَضاءٍ من الله وقَدرٍ؟ فقال أمير المؤمنين ﷺ: أجل يا شيخ، ما علوتم تَلْعَةً، ولا هبطتم بطن وادٍ إلاّ بقضاء من الله وقَدَر... [۶].

---

۱. الكافي، ج ۱، ص ۸۰ ـ ۸۱، ح ۵؛ التوحيد، ص ۲۴۳ ـ ۲۴۴، باب ۳۶، ح ۱.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱، ح ۶ من باب جوامع التوحيد؛ التوحيد، ص ۵۶ ـ ۵۷، باب ۲، ح ۱۴.

۳. الكافي، ج ۱، ص ۱۰۷، باب صفات الذات، ح ۱؛ التوحيد للصدوق، ص ۱۳۹، الباب ۱۱، الحديث ۱.

۴. الكافي، ج ۱، ص ۱۱۲ باب حدوث الأسماء، ح ۱، ورواه الصدوق في التوحيد، ص ۱۹۰، باب ۲۹، ح ۳، مع مغايرة في بعض الفقرات.

۵. الكافي، ج ۱، ص ۱۴۸ ـ ۱۴۹ باب البداء، ح ۱۶؛ التوحيد، ص ۳۳۴ ـ ۳۳۵، باب ۵۴، ح ۹.

۶. الكافي، ج ۱، ص ۱۵۵، باب الجبر والقدر والأمر بين الأمرين، ح ۱؛ التوحيد، ص ۳۸۰، ح ۲۸.

٩. في نفي الجبر والتفويض وإثبات الأمرين الأمرين: في الكافي: عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: إنّ بعض أصحابنا يقول بالجبر، وبعضهم يقول بالاستطاعة. قال: فقال لي: اكتب: بسم الله الرحمن الرحيم، قال علي بن الحسين عليه السلام: قال الله عزّ وجلّ: يا ابن آدم، بمشيئتي كنت أنت الّذي تشاء، وبقوّتي أدّيت إليّ فرائضي.... [١]

١٠. في البداء: في الكافي: عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ لله عِلمين: علم مكنون مخزون لا يعمله إلاّ هو؛ من ذلك يكون البداء، وعلم علّمه ملائكته ورسله وأنبياءه؛ فنحن نعلمه.... [٢]

١١. في جملة من مفعولاته تعالى كاللوح والقلم: عن تفسير القمّي عن الصادق عليه السلام أنّه سئل عن ﴿نٓ والقلم﴾ [٣]، قال: إنّ الله خلق القلم من شجرة في الجنّة يقال لها الخلد، ثمّ قال لنهر في الجنّة: كُن مداداً، فجمد النهر؛ وكان أشدّ بياضاً من الثلج وأحلى من الشهد.... [٤]

١٢. في العقل والنفس: إنّ أعرابيّاً سأل أمير المؤمنين عليه السلام عن النفس، فقال عليه السلام: عن أيّ الأنفس تسأل؟ فقال: يا مولاي، هل النفس أنفس عديدة؟ فقال عليه السلام: نعم، نفس نامية نباتية، ونفس حيوانية حسية، ونفس ناطقة قدسية، ونفس إلهية ملكوتية.... [٥]

١٣. في حدوث العالم: في الكافي: عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنّه قال: اعلم ـ علّمك الله الخير ـ أنّ الله تبارك وتعالى قديم، والقدم صفته الّتي دلّت القائل على أنّه لا شيء قبله ولا شيء معه في ديمومتيّته.... [٦]

---

١. الكافي، ج ١، ص ١٥٩ ـ ١٦٠، باب الجبر والقدر والأمر بين الأمرين، ح ١٢، وقريبه في ص ١٥٢، ح ٦.
٢. الكافي، ج ١، ص ١٤٧، باب البداء، ح ٨.
٣. سورة القلم، الآية ١.
٤. تفسير القمّي، ج ٢، ص ٣٧٩ ـ ٣٨٠.
٥. ر.ك: شرح الأسماء الحسنى حاج ملا هادى سبزواري، ص ٤٥.
٦. الكافي، ج ١، ص ١٢٠، ح ٢.

۱۴. في شرح حديث عمران الصابي: ... إلى أن قال ﷺ: يا قوم، إن كان فيكم أحد يخالف الإسلام وأراد أن يسأل، فليسأل غير محتشم.

۱۵. في النبوّة: في الكافي عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله [ﷺ] أنّه قال للزنديق الّذي سأله: من أين أثبتَّ الأنبياء والرسل؟ قال: إنّا لمّا أثبتنا أنّ لنا خالقاً صانعاً متعالياً عنّا وعن جميع ما خلق...[۱]

۱۶. في نبوّة نبيّنا ﷺ وما دلّ عليها: في تفسير مولانا الإمام الحسن العسكري ﷺ[۲] في قوله تعالى: ﴿وَإِن كُنتُم فِي رَيبٍ مِمَّا نَزَّلنَا عَلى عَبدِنا ـ إلى قوله تعالى ـ أُعِدَّت لِلكَافِرِينَ﴾[۳]، قال العالم: فلمّا ضرب الله...

۱۷. في أنّ أوّل ما خلق الله هو نور نبيّنا: ففي شرح الجامعة: عن جابر بن عبد الله في تفسير قوله تعالى: ﴿كُنتُم خَيرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنَّاسِ﴾[۴] قال: قال رسول الله ﷺ: أوّل ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره[۵].

۱۸. في خلافة سيّدنا ومولانا أمير المؤمنين صلوات الله عليه: ... فقال: ألا مَن كنت مولاه فإنّ عليّاً مولاه، وهو هذا...

۱۹. في إمامة الأئمّة الاثني عشر سلام الله عليهم أجمعين: في البحار عن كفاية النصوص عن سلمان الفارسي ﷺ قال: خطبنا رسول الله فقال: معاشر النّاس، إنّي راحل عنكم عن قريب ومنطلق إلى المغيب، أُوصيكم في عترتي خيراً، وإيّاكم والبدع...[۶].

۲۰. في غيبة الإمام الثاني عشر عليه صلوات الله الملك الأكبر: فعن إكمال الدين... وهو يقول: سيّدي، غيبتك نفثْ رقادي، وضيّقت عَلَيّ مهادي، وابتزّت منّي

---

۱. الكافي، ج ۱، ص ۱۶۸، كتاب الحجّة، باب الاضطرار إلى الحجّة، ح ۱.
۲. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ، ص ۱۵۱ـ۱۵۵.
۳. سورة البقرة، الآية ۲۳ـ۲۴.
۴. سورة آل عمران، الآية ۱۱۰.
۵. الظاهر أنّ مراده من شرح الجامعة: شرح الزيارة الجامعة الكبيرة للشيخ أحمد الأحسائي.
۶. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۹ـ۲۹۰، ح ۱۱۱؛ كفاية الأثر، ص ۴۰ـ۴۲.

راحة فؤادي...[۱]

۲۱. في شيء ممّا ورد في منقبة موالينا الأئمّة المعصومين وبيان معرفتهم سلام الله عليهم أجمعين: فعن جابر بن يزيد الجعفي أنّه سأل مولانا الباقر وقال: يا ابن رسول الله، فما هذا الخيط الّذي فيه الأعجوبة؟ فقال: هذه بقيّة ممّا ترك آل موسى وآل هارون تحمله الملائكة[۲] إلينا... الحديث.[۳]

۲۲. في النفس بأنواعها وقواها: روي عن كميل بن زياد أنّه قال: سألت مولانا أمير المؤمنين عليّاً عليه السلام فقلت: يا أمير المؤمنين، أُريد أن تعرّفني نفسي. قال: ياكميل، وأيّ الأنفس تريد أن أُعرّفك؟ قلت: يا مولاي، هل هي إلاّ نفس واحدة؟ قال: ياكميل، إنّما هي أربعة: النامية النباتيّة، والحسيّة الحيوانيّة، والناطقة القدسيّة، والكلّية الإلهيّة....[۴]

نسخه‌های موجود فاقد حدیث‌های ۲۳، ۲۴ و ۲۵ است.

۲۶. في بيان الموت وما يرد على الميّت في قبره من السؤال والجواب والثواب والعقاب: عن سعيد بن المسيّب قال: كان عليّ بن الحسين عليه السلام يعظ النّاس ويزهّدهم في الدنيا ويرغّبهم في أحوال الآخرة بهذا الكلام في كلّ جهة في مسجد الرسول، وحفظ عنه وكتب، كان يقول: أيّها النّاس، اتّقوا الله واعلموا أنّكم إليه تُرجعون، فتجد كلّ نفس ما عملت في هذه الدنيا من خير محضراً، وما عملت من سوء تودّ لو أنّ بينها وبينه أمداً بعيداً، ويحذّركم الله نفسه...[۵]

۲۷. في النفختين وما يقع بعدكلّ واحد منهما: عن عليّ بن إبراهيم في تفسير قوله تعالى: ﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا

---

۱. كمال الدين وتمام النعمة، ص ۳۵۲، باب ۳۳، ح ۵۰.

۲. إشارة إلى قوله تعالى في سورة البقرة، الآية ۲۴۸.

۳. سورة الأنبياء، الآية ۲۳.

۴. وقد تقدّم برقم ۱۲ من هذا الأربعين.

۵. الكافي، ج ۸، ص ۷۲، ح ۲۹؛ الأمالي للصدوق، ص ۵۹۳، ح ۱/۸۲۲.

مَن شَآءَ ٱللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخۡرَىٰ فَإِذَا هُمۡ قِيَامٞ يَنظُرُونَ﴾ [۱]، إنّه روى بسنده عن ثوير بن أبي فاختة، عن عليّ بن الحسين عليه السلام قال: سئل عن النفختين؛ كم بينهما؟ قال: ما شاء الله. فقيل له: فأخبرني ـ يا ابن رسول الله ـ كيف ينفخ فيه؟ فقال: أمّا النفخة الأُولى فإنّ الله يأمر إسرافيل فيهبط إلى الدنيا ومعه صور... [۲]

۲۸. في بيان المعاد الّذي يعبّر عنه في الكتاب والسنّة بالبعث والحشر أيضاً، وإثبات أنّ الروح والبدن يعادان جميعاً: في البحار في باب الثالث عشر: عن الخصال، عن ربعي بن حِراش، عن عليّ عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يؤمن عبد حتّى يؤمن بأربعة: حتّى يشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له، وأنّي رسول الله بعثني بالحقّ، وحتّى يؤمن بالبعث بعد الموت، وحتّى يؤمن بالقدر [۳].

۲۹. في إبطال الشبه الّتي أوردها المنكرون للمعاد: في البحار في الباب السابع عن الاحتجاج: عن هشام بن الحكم أنّه قال الزنديق للصادق عليه السلام: أنّى للروح بالبعث، والبدن قد بلى، والأعضاء قد تفرّقت، فعضو في بلدة [۴] تأكلها سباعها، وعضو بأُخرى تمزّقه هوامّها، وعضو قد صار تراباً بني به مع الطين حائط؟! قال عليه السلام: إنّ الّذي أنشأه من غير شيء، وصوّره على غير مثال كان سبق إليه، قادر أن يعيده كما بدأه. قال: أوضِح لي ذلك. قال: إنّ الروح مقيمة في مكانها؛ روح المحسن في ضياء وفسحة، وروح المسيء في ضيق وظلمة... [۵]

---

۱. سورة الزمر، الآية ۶۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۲۴، ح ۲؛ تفسير القمّي، ج ۲، ص ۲۵۲ في تفسير الآية ۶۸ من سورة الزمر.

۳. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۸۷، ح ۲، وج ۷، ص ۴۰ ـ ۴۱، ح ۱۱، وج ۶۵، ص ۲۶۹ ـ ۲۷۰، ح ۳۵؛ الخصال، ص ۱۹۸، باب الأربعة، ح ۸.

۴. في الاحتجاج: «ببلدة».

۵. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۷، كتاب العدل والمعاد، باب ۳، ح ۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۵، ۲۲۳.

۳۰. في بعض أحوال المحشر وما يقع فيه: عن زرارة قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن قول الله ﷻ: ﴿يَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَيرَ الأَرضِ﴾ [۱]؟ قال: تُبَدَّلُ خبزةً نقيّةً يأكل الناس منها حتّى يفرغ الناس من الحساب... [۲]

۳۱. فيما يرد على المكلّف في المحشر من دفع كتابه إليه: عن تفسير عليّ بن إبراهيم في قوله تعالى: ﴿اليَومَ نَختِمُ عَلَى أَفوَاهِهِم وَتُكَلِّمُنَا﴾ إلى قوله: ﴿بِمَا كَانُوا يَكسِبُونَ﴾ [۳] قال: إذا جمع الله الخلق يوم القيامة دفع إلى كلّ إنسان كتابه، فينظرون فيه فينكرون أنّهم عملوا من ذلك شيئاً... [۴]

۳۲. في الميزان: عن هشام بن سالم قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله ﷻ: ﴿وَنَضَعُ المَوَازِينَ القِسطَ لِيَومِ القِيَامَةِ فَلا تُظلَمُ نَفسٌ شَيئاً﴾ [۵]، قال: هُم الأنبياء والأوصياء ﷺ. [۶]

۳۳. في أنّ الأعمال هل تتجسّم أم لا؟ [۷]: في البحار عن قيس بن عاصم قال: وفدت مع جماعة من بني تميم على النبيّ ﷺ، فدخلت وعنده الصلصال بن الدَّلَهمَس، فقلت: يا نبيّ الله، عظنا موعظةً ننتفع بها؛ فإنّا قوم نعبر في البريّة. فقال رسول الله ﷺ: يا قيس، إنّ مع العزّ ذلّاً، وإنّ مع الحياة موتاً، وإنّ مع الدنيا...

۳۴. في الصراط: عن المفضّل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله عن الصراط؟ فقال: هو الطريق إلى معرفة الله ﷻ، وهما صراطان: صراط في الدنيا

---

۱. سورة إبراهيم، الآية ۴۸.
۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۰۹، ح ۳۶، وج ۶۳ وفي ط ۶۶، ص ۳۱۲، ح ۲؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۶، ح ۶۹.
۳. سورة يس، الآية ۶۵.
۴. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۲، ح ۳؛ تفسير القمي، ج ۲، ص ۲۱۷.
۵. سورة الأنبياء، الآية ۴۷.
۶. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۹، ح ۶؛ معاني الأخبار، ص ۳۱ ـ ۳۲، باب معنى الموازين الّتي توزن بها أعمال العباد.
۷. اين حديث به همراه شرح در بخش سوّم آمده است.

وصراط في الآخرة، فأمّا الصراط الّذي في الدنيا فهو الإمام المفروض الطاعة...[۱]

۳۵. في الأعراف وأهله: روي أنّ أبا عبد الله جعفر بن محمّد ﷺ قال: الأعراف كُثبان بين الجنّة والنار، فيوقف عليها كلّ نبيّ وكلّ خليفة نبيّ مع المذنبين...[۲]

۳۶. في الجنّة والنار: عن الهروي، قال: قلت للرضا: يا ابن رسول الله، أخبِرني عن الجنّة والنار؛ أهما اليوم مخلوقتان؟ فقال: نعم، وإنّ رسول الله ﷺ قد دخل الجنّة ورأى النار لمّا عرج به إلى السماء...[۳]

حدیث ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ در نسخه‌های خطی که در دسترس ما قرار دارند، وجود ندارد.

شرح چهار حدیث

همان گونه که در مقدّمه یادآور شدم، به مناسبت سال پیامبر اکرم ﷺ، شرح چهار حدیث از اربعین هروی که مرتبط با پیامبر بزرگ الهی حضرت محمّد ﷺ در این جا تصحیح و تقدیم می‌گردد. که عبارتند از:

۱. حدیث پانزدهم از اربعین که در ارتباط با نبوّت به نحو عموم است.

۲ و ۳. حدیث شانزدهم و هفدهم از اربعین که در ارتباط با خصوص پیامبر خاتم حضرت محمّد ﷺ است.

۴. حدیث سی و سوم از اربعین که از سخنان آن حضرت است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین

---

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۵، ح ۳ عن معاني الأخبار.

۲. مجمع البيان، ج ۴، ص ۶۵۳، ذيل الآية ۴۶ من سورة الأعراف؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۱ـ۳۳۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۹، ح ۶؛ عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۰۶ـ۱۰۷، باب ۱۱، ح ۱؛ الأمالي للصدوق، م ۷۰، ح ۷؛ التوحيد، ص ۱۱۸، باب ۸، ح ۲۱.

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من دل على ذاته بذاته وتعالى في ظاهر سلطانه وعظمته وتنزه يا من اتقن آثار صنعه في خرق طبائعهم في الاربعين التي هي تمام ميقاته وتشهد بأنات ان الله المستعان على العباد بارسال الانبياء وانزال الايات ليكلفهم بالايمان بآياته المؤيدين بحجته وبيناته ونصلي ونسلم على سيدهم الذي استخلصه في القدم على جميع بريته وخاتمهم الذي هو اعظم اركان توحيده وصفاته وتعالت آله الطيبين الشطر الحسان كل احد وسيلته الذين بهم النجاة يوم المعاد من شدائد بليته ونتبرأ بالله فضول المتفزلة الى الله التقي محمد تقي بن حسين علي المهدي الحائري حمله من العقائد الدينية والاصول الاعتمادية ما يتوقف عليها قبول الاعمال ولا تحصيل يوم النجاة من العذاب والنكال وحمله احرى ان يعلمها كل مقتدر على تعلمها ويدعو الى تعليمها كل عاجز عن بلوغ العلم والحال وكنت قد صنفت قبل هذا الكتاب كتابا سميته بالدر النضيد في اصول التوحيد وجعلته مشتملا على ما يجب على المكلف معرفته من اصول الدين ويحتاج في ذلك الى ما يحيي من الاخبار ويميت من الاهواء والبدع ما يعني عن ذلك قلة البضاعة بما يفيد انها ويعدنا ان لا استطاعة لي بتأليف ما يجمع ما في من تقوق البال واختلال وكثرة الاشتغال وضيق المجال ولم يكن يتيسر لي صرف شيء من الاوقات في حضور هذا الشأن ولكن لما كان المسيء يأخذ بالمحسن والمقصر لا يترك سبيل المقتدر بورق ان اختلس من بين الاوقات فرصا والتمس من بين العزائم رخصا ولما كان مقتضى هذا العنوان بأحاديث اهل البيان عليهم سلام الله الملك المنان احسن واولى بيع ثانيه ومن البحث على حفظ اربعين مسألة ان الحفظ من دعواتهم المستفادة من آيات الكتاب وسنة وامثاله والسنة والاحاديث المعلوم بين حديثا واوائل كلا مسها بيان محض بيانا من كتاب الله وسنة الرسول وبيانا من حاصة اهل العقول والمعقول من تعلماتنا التحول وبأشر الى بعض ما وقع لبعض من الفضلاء والذهول وها انا اشرع في نظم ما اودعته من مقتضى الادلة بما لكافية حسب ما آتاه الله وغيره معتقدا فيه بين الايجاز والاطناب بما لا

تصویر صفحهٔ اول از نسخهٔ خطی شرح اربعین هروی

نسخهٔ کتابخانهٔ مرکز احیاء میراث اسلامی

تصویر صفحهٔ آخر از نسخهٔ خطی شرح اربعین هروی

نسخهٔ کتابخانهٔ مرکز احیاء میراث اسلامی

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحديث الأوّل في النبوّة[1]

في الكافي[2] عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله [عليه السلام] أنّه قال للزنديق الّذي سأله: من أين أثبتَّ الأنبياء والرسل؟ قال: إنّا لمّا أثبتنا أنّ لنا خالقاً صانعاً متعالياً عنّا وعن جميع ما خلق، وكان ذلك الصانع حكيماً متعالياً، لم يجز أن يشاهده خلقه[3] ولا يلامسوه، فيباشرهم ويباشروه، ويحاجّهم ويحاجّوه، ثبت أنّ له سفراء في خلقه، يعبّرون عنه إلى خلقه وعباده، ويدلّونهم على مصالحهم ومنافعهم وما به بقاؤهم وفي تركه فناؤهم، فثبت الآمرون والناهون عن الحكيم العليم في خلقه والمعبّرون عنه جلّ وعزّ، وهم الأنبياء وصفوته من خلقه، حكماء مؤدّبين بالحكمة[4] مبعوثين بها، غير مشاركين للناس ـ على مشاركتهم لهم في الخلق والتركيب ـ في شيء من أحوالهم، مؤيّدون عند[5] الحكيم العليم بالحكمة، ثمّ ثبت ذلك في كلّ دهر وزمان ممّا أتت به الرسل والأنبياء من الدلائل والبراهين؛ لكيلا تخلو[6] أرض الله من حجّة يكون معه عَلَمٌ يدلّ على صدق مقالته[7] وجواز عدالته.

بيان: قوله: من أين أثبتَّ الأنبياء والرسل؟ قيل: الفرق بين النبيّ والرسول: أنّ

---

١. اين حديث در اربعين حديث پانزدهم است.

٢. الكافي، ج ١، ص ١٦٨، كتاب الحجّة، باب الاضطرار إلى الحجّة، ح ١، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن العبّاس بن عمر الفُقيمي، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام.

٣. المثبت من «أ» والمصدر، وفي «ج»: ملكه.

٤. في بعض نسخ الكافي: مؤدّبين في الحكمة.

٥. المثبت من النسختين وبعض نسخ المصدر، وفي بعضها: مؤيّدين من عند.

٦. المثبت من «أ» والمصدر، وفي ج: يخلو.

٧. «ج»: ـ مقالته.

النبيّ إنسان أُوحي إليه بشرع وإن لم يؤمر بتبليغه، فإن أُمر بذلك فرسول أيضاً، أو أُمر بتبليغه وإن لم يكن له كتاب أو نسخ لبعض شرع من قبله كيوشع عليه السلام، فإن كان له ذلك فرسول أيضاً.

وفي الكافي عن زرارة قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى: ﴿وَكَانَ رَسُولاً نبِيّاً﴾ [1]، ما الرسول؟ وما النبيّ؟ قال: **النبيّ الّذي يرى في منامه ويسمع الصوت ولا يعاين الملك، والرسول الّذي يسمع الصوت ويرى في المنام ويعاين الملك. قلت: الإمام ما منزلته؟ قال: يسمع الصوت ولا يرى ولا يعاين. ثمّ تلا هذه الآية: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبلِكَ مِن رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ﴾ [2] ولا مُحدَّثٍ** [3].

أقول: كلّ من اللفظين قد يطلق على الآخر، وعند الافتراق يفترق بينهما بأحد الوجوه المذكورة في الأخبار أو غيرها حسب ما ساعده المقام. وثبوت معنى شرعي أو عرفي يحمل اللفظ عليه عند الإطلاق غير معلوم. نعم الشائع في النبيّ أنّه لا يراد به مطلق معناه اللغوي، بل خصوص من يخبر عن الله تعالى بغير واسطة بشر، ولا يبعد دعوى كونه [4] حقيقة عرفيّة بل فيما هو أعمّ منه، وهو ما ذكر أوّلاً؛ لأنّ هذا لا يشمل بظاهره من لم يبعث إلى أحد، بل كان نبيّاً على نفسه فقط، وأمّا الرسول فالظاهر بقاؤه على معناه اللغوي، وهو مطلق من أُرسل إلى غيره، ولو استفيد منه خصوصيّة فبالقرينة.

قوله: «وكان ذلك الصانع حكيماً»، أي لم يخلق الخلق عبثاً، كما قال تعالى: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [5]، بل خلقهم ليصلوا بتحصيل رضاه واجتناب سخطه إلى السعادة الأبديّة، ويتجنّبوا عن الشقاوة السرمديّة، وذلك إنّما يكون برسول يعرفهم رضاه وسخطه؛ لئلاّ يكون لهم عليه تعالى حجّة، وقد قال

---

١. سورة مريم، الآية ٥٤.

٢. سورة الحجّ، الآية ٥٢.

٣. الكافي، ج ١، ص ١٧۶، باب الفرق بين الرسول والنبيّ والمحدَّث، ح ١.

۴. المثبت من «ج»، وفي «أ»: كون.

۵. سورة المؤمنون، الآية ١١٥.

الصادق عليه السلام ـ كما عن العلل ـ[1] في جواب من سأل عن علّة بعث الرسل إلى الناس: لئلاّ يكون للناس على الله حجّة بعد الرسل، ولئلاّ يقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير، وليكون حجة لله عليهم؛ ألا تسمع الله عزّ وجلّ يقول حكايةً عن خزنة جهنّم واحتجاجهم على أهل النار بالأنبياء والرسل: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ فِي ضَلاَلٍ كَبِيرٍ﴾[2].

قوله عليه السلام: وصفوته من خلقه، قد يتراءى من كونهم صفوة الخلق أنّهم عليهم السلام من سنخ الخلق، ولكن ما ذهب إليه غير واحد من الأعلام أنّه لا مشاركة لهم مع الخلق، بل نسبتهم إلى الخلق نسبة المنير إلى الشعاع، كما أنّ نسبة الحقيقة المحمّديّة صلى الله عليه وآله إليهم عليهم السلام كذلك. ثمّ كونهم عليهم السلام صفوة ليس بخلقه تعالى إيّاهم كذلك من غير أن يكون فيهم ما يقتضي ذلك؛ فإنّه تعالى لا يرجّح بلا مرجّح، ولا نسبة وارتباط بينهم وبينه تعالى؛ فإنّ النسبة منقطعة عن الذات، و﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾[3]، بل لتقدّمهم في إجابة ربّهم في العالم الأوّل؛ كما يدلّ عليه قول النبيّ صلى الله عليه وآله لمن قال له صلى الله عليه وآله: بأيّ شيء سبقت الأنبياء وأنت بعثت آخرهم وخاتمهم؟: إنّي كنت أوّل من آمن بربّي[4].... الحديث. ولسبقهم في ذلك العالم صاروا وسائط وأبواباً لمن تأخّر عنهم، كوساطة الشعلة للأشعة، وأدّبهم الله تعالى وأيّدهم[5] بالحكمة الّتي هي السير في مقامات العلم والمعرفة والسلوك في مراتب الإخلاص والعبوديّة، وبعثوا بالحكمة أيضاً أي بتعليمها ونشرها، كما قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنهُم يَتلُوا عَلَيهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِم وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾[6].

---

١. علل الشرائع، ج ١، ص ١٢١، باب ٩٩، ح ٤.

٢. سورة الملك، الآية ٨ ـ ٩.

٣. سورة طه، الآية ٥.

٤. الكافي، ج ١، ص ٤٤١، ح ٦، وج ٢، ص ١٠، ح ١؛ تفسير العياشي، ج ٢، ص ٣٩، ح ١٠٧ وفيه: «إنّي كنت أوّل من أقرّ بربّي»؛ علل الشرائع، ج ١، ص ١٢٤، باب ١٠٤، ح ١؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ١٥٧؛ بحار الأنوار، ج ١٥، ص ١٥، ح ٢١، وج ١٦، ص ٣٥٣، ح ٣٦.

٥. المثبت من «أ»، وفي «ح»: أيديهم.

٦. سورة الجمعة، الآية ٢.

قوله ﷺ: «في شيء من أحوالهم». هذا يدلّ على أنّه لا سنخيّة ولا اشتراك لهم مع الخلق في أصل الحقيقة والذات أيضاً؛ إذ الأحوال من مقتضيات الذوات، فإذ لا اشتراك في شيء منها فلا اشتراك في الذات أيضاً، وكذا يدلّ على براءتهم ممّا في الخلق من صفات النقص كالخطأ والسهو والنسيان والحرص والحسد والطمع وغيرها من الأخلاق المذمومة، وكذا المعاصي بأسرها، بل الميل إليها أيضاً. ويدلّ على ذلك غير هذا الخبر أيضاً من الأدلّة النقليّة والعقليّة، بل صار ذلك من قبيل الضروريّات في مذهب الإماميّة كما صرّح به العلاّمة المجلسي ﷺ في الأربعين[1]. وما في بعض الآيات والأخبار ممّا يخالف بظاهره ذلك مأوّل أو مطروح[2].

---

١. كتاب الأربعين، ص ١١٢، في شرح الحديث ١٥.

٢. قال الإربلي في ترجمة الإمام الكاظم ﷺ من كشف الغمّة: إنّ الأنبياء والأئمّة ﷺ تكون أوقاتهم مشغولة بالله تعالى، وقلوبهم مملوّة به، وخواطرهم متعلّقة بالملأ الأعلى، وهم أبداً في المراقبة كما قال ﷺ: **اعبد الله كأنّك تراه، فإن لم تره فإنّه يراك**، فهم أبداً متوجّهون إليه ومقبلون بكلّهم عليه، فمتى انحطّوا عن تلك الرتبة العالية والمنزلة الرفيعة إلى الاشتغال بالمأكل والمشرب والتفرغ إلى النكاح وغيره من المباحات، عدّوه ذنباً، واعتقدوه خطيئةً، واستغفروا منه، ألا ترى أنّ بعض عبيد أبناء الدنيا لو قعد وأكل وشرب ونكح وهو يعلم أنّه بمرأىً من سيّده ومسمع لكان ملوماً عند النّاس و مقصّراً فيما يجب عليه من خدمة سيّده ومالكه، فما ظنّك بسيّد السادات وملك الأملاك.

وإلى هذا أشار ﷺ: **إنّه ليُغان على قلبي وإني لأستغفر بالنهار سبعين مرّة**. ولفظة السبعين إنّما هي لعدّ الاستغفار لا إلى الغين، وقوله: «حسنات الأبرار سيّئات المقرّبين».

قال السيّد علي خان في رياض السالكين في شرح الدعاء الثاني عشر: تبصرة: اعلم أنّ الإمامية ـ رضوان الله عليهم ـ اتّفقوا على عصمة الأنبياء والأئمّة ﷺ، وأطبقوا على أنّه لا يجوز عليهم شيء من المعاصي والذنوب صغيرةً كانت أو كبيرة، لا قبل النبوّة والإمامة ولا بعدها، ثمّ استشكلوا مع ذلك ما تضمّنه كثير من الأدعية المأثورة عن الأئمّة ﷺ من الاعتراف بالذنوب والمعاصي والاستغفار منها، كما وقع في هذا الدعاء وغيره ممّا مرّ ويأتي، بل روي عن النبيّ ﷺ ما يشعر بذلك، وهو ما رواه ثقة الإسلام في الكافي بسنده عن أبي عبد الله ﷺ: **إنّ رسول الله ﷺ كان يتوب إلى الله ﷺ كلّ يوم سبعين مرّة**، وأجابوا عن ذلك بوجوه:

أحدها: حمله على تأديب النّاس وتعليمهم كيفيّة الإقرار والاعتراف بالتقصير والذنوب و الاستغفار والتوبة منها.

وأمّا مكارم الأخلاق ومحاسن الأعمال، فمشاركتهم[1] مع الخلق فيها وإن كانت

← **الثاني**: حمله على التواضع والاعتراف بالعبوديّة، وأنّ البشر في مظنّة التقصير.

الثالث: أنّ الاعتراف بالذنوب والاستغفار منها إنّما هو على تقدير وقوعها، والمعنى: إن صدر منّي شيء من هذه الأمور فاغفره لي؛ لما تقرّر من أنّه لا يلزم من صدق الشرطية صدق كلّ واحد من جزءيها.

الرابع: أنّهم يكلّمون على لسان أمّتهم ورعيّتهم، فاعترافهم بالذنوب اعتراف بذنوب أمّتهم ورعيّتهم، واستغفارهم لأجلهم؛ لأنّ كلّ راع مسؤول عن رعيّته، وإنّما أضافوا الذنوب إلى أنفسهم المقدّسة للاتّصال والسبب، ولا سبب أوكد ممّا بين الرسول أو الإمام ﷺ وبين أمّته و رعيّته؛ ألا ترى أنّ رئيس القوم إذا وقع من قومه هفوة أو تقصير قام هو في الاعتذار عنهم و نسب ذلك إلى نفسه؟ وإذا أُريد عتابهم وتوبيخهم وُجّه الكلام إليه دون غيره منهم وإن لم يفعل هو ذلك بل ولا شهده، وهذا وجه في الاستعمال معروف.

الخامس: ما ذكره الشيخ عليّ بن عيسى الإربلي في كتاب كشف الغمّة. وذكر كلامه ملخّصاً، ثمّ قال: وهو أحسن ما تضمحلّ به الشبهة المذكورة، وقد اقتفى أثره القاضي ناصر الدين البيضاوي في شرح المصابيح عند شرح قوله ﷺ: **إنّه ليغان على قلبي، وإنّي، لأستغفر الله في اليوم مئة مرّة**، قال: الغَين: لغة في الغيم، وغان على كذا: أي غطى، قال أبو عبيدة في معنى الحديث: أي يتغشّى قلبي ما يلبسه. وقد بلغَنا عن الأصمعي أنّه سئل عن هذا؟ فقال للسائل: عن قلب مَن تروي هذا؟ فقال: عن قلب النبيّ ﷺ. فقال: لو كان غير قلب النبيّ ﷺ لكنت أفسّره لك.

قال القاضي: ولله درّ الأصمعي في انتهاجه منهج الأدب، وإجلاله القلب الّذي جعله الله موقع وحيه ومنزل تنزيله.

ثمّ قال: لمّا كان قلب النبيّ ﷺ أتمّ القلوب صفاءاً، وأكثرها ضياءاً، وأغرقها عرفاناً، وكان ﷺ معنيّاً مع ذلك بتشريع الملّة وتأسيس السنّة، ميسّراً غير معسّر، لم يكن له بدّ من النزول إلى الرخص والالتفات إلى حظوظ النفس مع ما كان ممتحناً به من أحكام البشرية، فكان إذا تعاطى شيئاً من ذلك أسرعت كدورة إلى القلب لكمال رقّته وفرط نورانيّته؛ فإنّ الشيء كلّما كان أدقّ وأصفى كان ورود المكدّرات عليه أبين وأهدى، فكان ﷺ إذا أحسّ بشيء من ذلك عدّه على النفس ذنباً، فاستغفر منه. انتهى كلامه ملخّصاً. (ج ٢ ص ٤٧١ ـ ٤٧٤).

فلاحظ الأنوار النعمانيّة، ج ١، ص ٢٥٩ ـ ٢٦٢؛ ولاحظ أيضاً الحديقة الهلاليّة للشيخ البهائي؛ ص ١٢٩ ـ ١٣١؛ والأربعون حديثاً له أيضاً، ص ٣١١ ـ ٣١٤؛ وزبدة البيان للمحقّق الأردبيلي، ص ٧٨؛ وعصمة الأنبياء لفخر الرازي، ص ١٠٩؛ والمكنون في حقائق الكلم النبوية، ح ٢٧٠ (ميراث حديث شيعة، ج ٨، ص ٦٦ ـ ٧٧).

١. ج: «فمشاركهم»!

حاصلة في الظاهر، إلّا[1] أنّ مقتضى الخبر عدم المشاركة فيها أيضاً، وهو كذلك؛ فإنّ جميع ما في الرعيّة من الخيرات أشعة لما في النبيّ ﷺ كأحوال الصورة وأفعالها بالنسبة إلى ما في الشاخص، فكما لا اشتراك بينهما في الذات فكذا لا اشتراك في حقيقة الأحوال أيضاً، بل إنّما الاشتراك فيها في الصورة الظاهريّة كما في الخلق والتركيب، ويؤيّد عدمَ الاشتراك في شيء بل يدلّ عليه كونهم خلفاء الله على الخلق، فكما لا اشتراك للمستخلف مع الخلق فكذا لا اشتراك لهم ﷺ أيضاً.

وما دلّ على خلافتهم من الآيات والأخبار كثيرة يعرفها المتتبّع ولا سيّما بالنسبة إلى نبيّنا وعترته؛ ففي خطبة أمير المؤمنين ﷺ يوم الغدير والجمعة المرويّة عن مصباح الشيخ: **وأشهدُ أنّ محمّداً عبده ورسوله، استخلصه في القدم على سائر الأُمم على علم منه، انفرد عن التشاكل والتماثل من أبناء الجنس، وانتجبه آمراً وناهياً[2]، أقامه في سائر عالمه في الأداء مقامه؛ إذكان لا تدركه الأبصار ... الخ[3].**

وفي استئذان على السرداب المقدّس: **و[4]الحمد لله الّذي مَنَّ علينا بحكّام يقومون مقامه لو كان حاضراً في المكان[5].**

قوله ﷺ: «ثمّ ثبت ذلك» تثبيت النبوّة بادّعائها مع تحدّي النّاس بأمر خارق للعادة لإثباتها، ولابدّ مع ذلك من تنزّه المدّعي عمّا يحكم العقل ببطلانه من اعتقاد أو قول أو عمل وعمّا ينفّر العقلاء عنه كتولّده من الزنا وابتلائه ببعض الأمراض أو الأحوال الّتي لا تليق بهذا المنصب الجليل؛ فإنّ مع اجتماع الأُمور المذكورة لو لم يكن المدّعى صادقاً لوجب على الله تعالى ردعه وإظهار كذبه، فإن لم يفعل كان ذلك تصديقاً منه تعالى لدعواه، ووجب على المرسل إليهم اتّباعه، وذلك الأمر الخارق للعادة على

---

١. «أ»: - إلّا.

٢. في المصدر: ناهياً عنه.

٣. مصباح المتهجّد، ص ٧٥٣، رقم ٨٤٣/ ١١٢.

٤. «أ»: - و، خلافاً للمصدر و«ج».

٥. بحار الأنوار، ج ٩٩ وفي ط ١٠٢، ص ١١٦، نقلاً عن نسخة قديمة من مؤلّفات الأصحاب.

الوجه المذكور هو المراد من الدلائل والبراهين الّتي أتت بها الرسل؛ قال تعالى[١]: ﴿فَذَانِكَ بُرهَانَانِ مِن رَبِّكَ إِلَى فِرعَونَ وَمَلَائِهِ﴾[٢]، والدليل[٣] والبرهان كثيراً ما يطلقان على شيء واحد، ويمكن الفرق بينهما باعتبار أنواع الدليل من اللِّمّ والإنّ ودليل الحكمة والموعظة الحسنة والمجادلة بالّتي هي أحسن ودليل الأنفس والآفاق إلى غير ذلك بتخصيص أحدهما ببعضها والآخر ببعض آخر حسب ما يناسب المقام، ولعلّ التفرقة هنا بحسب أنواع المعجزات؛ حيث إنّها تتعلّق بالفلكيّات والعنصريات وبالجمادات والنباتات والحيوانات وغير ذلك.

قوله ﷺ: «يكون معه علم»، أي علم بالله وآياته، كذا قيل، وهو يناسب قراءة «عِلم» بالكسر، والأظهر أنّه بالفتحتين، أي علامة ومعجزة.

وقوله ﷺ: «وجواز عدالته» المراد بجواز عدالته ثبوتها وتحقّقها لا مجرّد الإمكان كما لا يخفى، ويشهد لذلك توحيد الصدوق ﷺ؛ حيث إنّ فيه بدل قوله ﷺ «جواز عدالته»: وجوب عدالته.

ويمكن أن يراد بالجواز: المضي والنفوذ، وبعدالته: الأحكام والأعمال الصادرة منه؛ فإنّها لمّا كانت على وجه العدل، لا محالة أُطلق عليه العدالة، أي يكون معه علم يدلّ على صدق أقواله ونفوذ أحكامه وأفعاله في الرعيّة.

---

١. كتب في نسخة «ج» فوقه بخط آخر: في سورة طسم.

٢. سورة القصص، الآية ٣٢.

٣. «ج»: - والدليل.

الحديث الثاني[1]

في نبوّة نبيّنا ﷺ وما دلّ عليها

في تفسير مولانا الإمام الحسن العسكري ﷺ[2] في قوله تعالى: ﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا ـ إلى قوله تعالى ـ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾[3]، قال العالم: فلمّا ضرب الله الأمثال للكافرين المجاهرين[4] الدافعين لنبوّة محمّد والناصبين المنافقين لرسول الله (الدافعين ما قاله محمّد ﷺ في أخيه علي، و)[5] الدافعين أن يكون ما قاله عن الله ﷻ، وهي آيات محمّد ومعجزاته، مضافة إلى آياته الّتي بيّنها لعليّ بمكّة والمدينة، (ولم يزدادوا إلّا عتوّاً وطغياناً، قال الله تعالى لمردة أهل مكّة وعتاة أهل المدينة)[6]: ﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ حتّى تجحدوا أن يكون محمّد رسول الله وأن يكون هذا المنزّل عليه كلامي، مع إظهاري عليه بمكّة الباهرات من الآيات كالغمامة الّتي كانت تظلّه بها في أسفاره[7]، والجمادات الّتي كانت تسلّم عليه من الجبال والصخور والأحجار والأشجار[8]، وكدفاعه قاصديه بالقتل عنه وقتله إيّاهم[9]، وكالشجرتين المتباعدتين

---

١. اين حديث در اربعين حديث شانزدهم است.

٢. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ، ص ١٥١ ـ ١٥٥.

٣. سورة البقرة، الآية ٢٣ ـ ٢٤.

٤. المثبت من «ج» والمصدر، وفي «أ»: المجاهدين.

٥. سقط من «أ».

٦. سقط من «ج».

٧. لاحظ: البحار، ج ١٧، ص ٣٥٥، ح ٩، وص ٣٥٨.

٨. لاحظ: الأمالي للطوسي، المجلس ١٢، ح ٣٦؛ التبيان، ج ١، ص ٣١٠ في تفسير الآية ٧٤ من سورة البقرة؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٢٥ فصل في نطق الجمادات؛ الخرائج والجرائح، ج ٢، ص ٤٩٤، ح ٨؛ مسند الطيالسي، ح ١٩٠٧، مسند أحمد، ج ٥، ص ٩٥ ط ١؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ٥٨؛ سنن الدارمي،

اللّتين تلاصقتا فقعد خلفهما لحاجته ثمّ تراجعتا إلى أمكنتهما [1] كما كانتا [2]، وكدعائه الشجرة فجاءته مجيبةً خاضعةً ذليلة، ثمّ أمره لها بالرجوع، فرجعت سامعة مطيعة [3]، ﴿فأتوا﴾ يا [معشر] قريش واليهود، ويا معشر النواصب المنتحلين الإسلام الّذين هم منه براء، ويا معشر العرب الفصحاء ذوي الألسن، ﴿بسورة من مثله﴾ مِن مِثل محمّد، من مثل رجل منكم [4] لا يقرأ ولا يكتب ولم يدرس كتاباً، ولا اختلف إلى عالم، ولا تعلّم من أحد، وأنتم تعرفونه في أسفاره وحضره، بقي كذلك أربعين سنة، ثمّ أُوتي [5] جوامع العلم حتّى علم علم الأوّلين والآخرين.

﴿فإن كنتم في ريب﴾ من هذه الآيات ﴿فَأْتُوا بسُورة من﴾ مثل هذا الرجل بمثل هذا الكلام [6] ليتبيّن أنّه كاذب كما تزعمون؛ لأنّ كلّما كان من عند غير الله فسيوجد له نظير في سائر خلق الله.

وإن كنتم ـ معاشر قرّاء الكتب من اليهود والنصارى ـ في شكّ ممّا جاءكم به محمّد من شرائعه، ومِن نصبه أخاه سيّد الوصيّين وصيّاً بعد أن أظهر لكم معجزاته [7] [الّتي] منها أنّ كلّمته

◄ ح ۲۰، وسنن الترمذي، ح ۳۶۲۸، والمصنّف لابن أبي شيبة، ح ۱۱۷۵۱؛ دلائل النبوّة للبيهقي، ج ۲، ص ۱۵۳؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۹۰۷ و ۱۹۶۱؛ والمعجم الأوسط للطبراني، ح ۲۰۳۳؛ والمعجم الصغير للطبراني، ۱۶۷ ومناقب أمير المؤمنين ﷺ لمحمّد بن سليمان الكوفي، ج ۱، ص ۳۶، ح ۹؛ وصحيح ابن حبّان، ج ۴، ص ۴۰۲ كتاب التاريخ باب المعجزات؛ شرح السنّة للبغوي، ح ۳۷۰۹؛ الفردوس، ج ۱، ص ۹۱، ح ۱۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۶۷ـ۳۶۸، ح ۱۶.

۹. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۰۲ ـ ۱۱۱،

۱. في بعض نسخ المصدر: مكانهما.

۲. لاحظ: المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۶۷، ح ۱۴ و ۱۵.

۳. لاحظ: الأمالي للصدوق، المجلس ۸۹، ح ۱۱؛ الخطبة القاصعة في نهج البلاغة؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۷۰ و ۱۷۲؛ روضة الواعظين للفتّال، ص ۱۳۹؛ إيمان أبي طالب للسيّد فخّار بن معد الموسوي، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۶۶ـ۳۶۷، ح ۱۳، وص ۳۶۸، ح ۱۷، وص ۳۷۶، ح ۳۸ و ۳۹، وص ۳۷۷، ح ۴۰، وص ۳۸۹، ح ۵۹.

۴. في بعض نسخ المصدر: من مثل محمّد رجل منكم.

۵. المثبت من «ج» والمصدر، وفي «أ»: ثم اولى.

۶. في المصدر: فأتوا من مثل هذا الكلام.

۷. «أ»: ـ معجزاته.

الذراع المسمومة [١]، وناطقه ذئب [٢]، وحنّ إليه العود وهو على المنبر [٣]، ودفع الله عنه السمّ الّذي دسّته اليهود في طعامهم، وقلب [٤] عليهم البلاء وأهلكهم به، وكثّر القليل من الطعام [٥]، ﴿فأتوا بسورة من مثله﴾ يعني من مثل هذا القرآن من التوراة والإنجيل والزبور وصحف إبراهيم والكتب الأربعة عشر [٦]؛ فإنّكم لا تجدون في سائر كتب الله سورة كسورة من هذا القرآن، وكيف يكون كلام محمّد ﷺ المتقوّل أفضل من سائر كلام الله وكتبه يا معشر اليهود والنصارى؟

ثمّ قال لجماعتهم: ﴿وَٱدْعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾، ادعوا أصنامكم الّتي تعبدونها أيّها المشركون، وادعوا شياطينكم أيّها اليهود والنصارى، وادعوا قرناءكم [٧] من الملحدين يا منافقي

---

١. لاحظ: الأمالي للصدوق، المجلس ٤٠، ح ٢؛ الكافي، ج ٣، ص ١٦٩؛ تيسير المطالب، ح ٦؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٢٧ ـ ١٢٨؛ سيرة ابن هشام، ج ٣، ص ٣٥٢؛ تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٥؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٤٥١ ط ١؛ سنن أبي داوود، ج ٤، ص ١٧٣، ح ٤٥٠٨ ـ ٤٥١١؛ سنن الدارمي، ج ١، ص ٣٣، مصابيح السنّة، ج ٤، ص ١٢، ح ٤٦٤٧؛ شرف النبيّ للخركوشي، ص ١٥٧، الباب ١٣؛ بحار الأنوار، ج ١٧، ص ٢٣٢ و ٣٩٥ و ٤٠٥ ـ ٤٠٦.

٢. لاحظ: المناقب لابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٣٧ و ١٣٨؛ بحار الأنوار، ج ١٧، ص ٣٩١.

٣. لاحظ: بحار الأنوار، ج ١٧، ص ٣٦٥، ح ٦، وص ٣٦٩ ـ ٣٧٠، ح ١٩، وص ٣٧٥، ح ٣٣.

٤. في بعض نسخ المصدر: غلب.

٥. لاحظ: الأمالي للطوسي، المجلس ١٠، ح ٩، والمجلس ٢٤، ح ١١؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٤٠ ـ ١٤٥، السنن الكبرى للنسائي، ج ٥، ص ٢٤٤ ـ ٢٤٥، ح ٨٧٩٢، وج ٦، ص ٢٧٩ ـ ٢٨٠ أعمال اليوم والليلة، ح ١٠٩٧٩؛ دلائل النبوّة للبيهقي، ج ٦، ص ١٢٠؛ بحار الأنوار، ج ١٨، ص ٢٣ وما بعده؛ ترتيب الأمالي، ج ٢، ص ٢٨٦ ـ ٢٨٨، ح ٨٢٣ ـ ٨٢٤، وص ٢٩٢ ـ ٢٩٥، ح ٢/٨٢٩ وفي هامشه تخريجات كثيرة.

٦. في بعض نسخ المصدر والبحار: «المئة والأربعة عشر»، والظاهر تصحيفهما، والصحيح: «المئة والأربع»، ويشهد له ما رواه الصدوق في معاني الأخبار (ص ٣٣٣، ح ١) وفي الخصال (ص ٥٢٤، ح ١٣) بإسناده عن أبي ذر (في حديث طويل) أنّه سأل رسول الله ﷺ فقال: يا رسول الله، كَم أنزل الله تعالى من كتاب؟ قال: مئة كتاب وأربعة كتب، أنزل الله تعالى على شيث خمسين صحيفة، وعلى إدريس ثلاثين صحيفة، وعلى إبراهيم عشرين صحيفة، وأنزل التوراة والإنجيل والزبور والفرقان... الخبر. (هامش المصدر).

٧. المثبت من «ج»، وفي «أ»: «قرانكم»، وفي المصدر: يا أيّها المشركون، وادعوا شياطينكم يا أيّها النصارى واليهود، وادعوا قرناءكم.

المسلمين من [١] النصّاب لآل محمّد الطيّبين وسائر أعوانكم على آرائكم، ﴿إن كنتُم صادقين﴾ بأنّ محمّداً تقوّل هذا [القرآن] من تلقاء نفسه، لم ينزّله [٢] الله عليه، وأنّ ما ذكره من فضل عليٍّ على جميع أُمّته وقلّده سياستهم ليس بأمر أحكم الحاكمين.

ثمّ قال عليه السلام: ﴿فإن لم تفعلوا﴾ أي [إن] لم تأتوا يا أيّها المقرَّعون بحجّة ربّ العالمين ﴿ولن تفعلوا﴾ أي ولا يكون هذا منكم أبداً، ﴿فاتّقوا النار الّتي وَقُودها﴾ حطبها ﴿النّاس والحجارة﴾ توقد [فـ]يكون عذاباً على أهلها، ﴿أُعِدَّت للكافرين﴾ المكذّبين بكلامه ونبيّه، الناصبين العداوة لوليّه ووصيّه [٣].

قال: فاعلموا بعجزكم عن ذلك أنّه مِن قِبل الله تعالى، ولو كان من قِبَل المخلوقين [٤] لقدرتم على معارضته.

فلمّا عجزوا بعد التقريع والتحدّي، قال الله عزّ وجلّ: ﴿قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ [٥].

بيان: قوله عليه السلام: «كالغمامة» هذه المعجزات الخمس الّتي أشار إليها هنا [٦] والخمس الّتي أشار إليها بقوله [٧]: «منها: أن كلّمته الذراع المسمومة ... الخ» قد روى كلّها على التفصيل عن أبيه علي بن محمّد عليه السلام بعد ما نقلناه من الحديث [٨]، من أراد الاطّلاع فليرجع إليه.

قوله عليه السلام: «من مثل هذا القرآن» مع قوله عليه السلام سابقاً: «من مثل محمّد» يدلّ أنّ رجوع الضمير في قوله تعالى: ﴿مِن مِّثْلِهِۦ﴾ إلى النبيّ صلى الله عليه وآله والقرآن [٩]، كليهما مراد له تعالى.

---

١. المثبت من «ج» والمصدر، وفي «أ»: عن.

٢. المثبت من «ج» والمصدر، وفي «أ»: لم ينزل.

٣. المثبت من «ج» والمصدر، وفي «أ»: لوصيّه ووليّه.

٤. في بعض نسخ المصدر: من قِبل خلق الله.

٥. سورة الإسراء، الآية ٨٨.

٦. «أ»: - هنا.

٧. «ج»: فقوله.

٨. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص ١٥٥ وما بعده.

٩. «ج»: - «والقرآن».

قوله ﷺ: «فاعلموا بعجزكم ... الخ» عجزهم عن الإتيان بمثله مضافاً إلى ما نطق به من الآيات والأخبار من القطعيّات الّتي لا تقبل الإنكار؛ إذ من الواضح أنّه تحدّى بالقرآن فصحاء العرب وبلغاءهم مع كثرتهم وشهرتهم بغاية العصبيّة، ومعاداتهم له أشدّ المعاداة، وتهالكهم في إبطال أمره، فلم يقدروا على الإتيان بمثله؛ إذ لو قدروا لأبطلوا دعواه بذلك قطعاً، ولم يتحمّلوا التقريعات الواردة في الآيات وغيرها، فضلاً عمّا تحمّلوه من قتل نفوسهم وذهاب أموالهم وفراقهم الأوطان والعشائر، وقبولهم الجزية، وكلّ ذلك معلوم متواتر.

[وجه إعجاز القرآن]

وأمّا وجه إعجاز القرآن، فقد اختلفوا فيه:

فعن جمهور العامّة والخاصّة منهم الشيخ المفيد ﷺ: أنّ إعجازه لكونه في الطبقة العليا من الفصاحة والبلاغة على ما يعرفه فصحاء العرب بسليقتهم والعلماء بمهارتهم في فنّ البيان. هذا مع اشتماله على الإخبار عن المغيبات الماضية والآتية، وعلى دقائق العلوم الإلهيّة، وأحوال المبدأ والمعاد، ومكارم الأخلاق، والإرشاد إلى فنون الحكمة العلميّة والعمليّة، والمصالح الدنيويّة والدينيّة، على ما يظهر للمتدبّرين.

وعن بعض المعتزلة: أنّه لاشتماله على النظم الغريب والأسلوب العجيب المخالف لنظم العرب ونثرهم، بحيث لم يعهد في كلامهم، وكانوا عاجزين عنه.

وعن الباقلاني[1]: أنّه لمجموع الأمرين: البلاغة والنظم الغريب.

وقيل: لاشتماله عن الإخبار بالغيب.

وقيل: لعدم اختلافه وتناقضه مع ما فيه من الطول والامتداد.

---

١. هو القاضي أبو بكر محمّد بن الطيّب البصري ثمّ البغدادي، ناصر طريقة الأشعري، كان مشهوراً بالمناظرة وسرعة الجواب، له مناظرة مع الشيخ المفيد ﷺ فغلبه الشيخ، لاحظ الكنى والألقاب، ج ١، ص ٥٥ ـ ٥٦ «الباقلاني».

لاحظ ترجمته في تاريخ بغداد، ج ٥، ص ٣٧٩، رقم ٣٨٣؛ سير أعلام النبلاء، ج ١٧، ص ١٩٠، ص ١١٠؛ تاريخ الإسلام، وفيات ٤٠١ ـ ٤٢٠، ص ٨٨؛ المنتظم، ص ١٥، في وفيات سنة ٤٠٣؛ وفيات الأعيان، ج ٤، ص ٢٦٩؛ الوافي بالوفيات، ج ٣، ص ١١٧.

وعن جماعة: أنّه من باب الصرفة، بمعنى أنّ العرب كانت قادرة على كلام مثل القرآن، ولكنّ الله يصرفهم عن معارضته، وذلك إمّا بصَرف دواعيهم عنها مع توفّر الأسباب الداعية، وذلك الصرف خارق للعادة فيكون معجزاً، كما عن النَظّام[1] وأتباعه. وإمّا بأنّهم وإن كانوا عالمين بنظم القرآن وبأنّه كيف يؤلّف كلام يساويه أو يدانيه، إلاّ أنّهم كلّما حاولوا ذلك أزال الله تعالى عن قلوبهم تلك العلوم. والمشهور هو المنصور.

وقد يردّد في بيان كونه معجزاً بأنّ السورة المتحدّى بها إن بلغت في الفصاحة إلى حدّ الإعجاز فقد حصل المقصود، وإلاّ فامتناعهم عن المعارضة مع شدّة دواعيهم إلى توهين أمره معجز، فعلى التقديرين يحصل الإعجاز.

هذا، وكيف كان فإعجاز القرآن المجيد ممّا لا ينبغي أن يخفى على فطِن ولا بليد، وهو كاف لإثبات نبوّة نبيّنا ﷺ، مع أنّه تعالى لم يكتف بذلك، بل أعطاه ـ رفعاً لذكره وتفضّلاً على الخلق بزيادة إيضاح الحجّة ـ معجزات كثيرة باهرة؛ فعن المناقب:

كان للنبيّ ﷺ من المعجزات ما لم يكن لغيره من الأنبياء، وذكر أنّ له أربعة آلاف وأربعمئة وأربعون معجزة، ذُكرت منها ثلاثة آلاف تتنوّع أربعة أنواع: ما كان قبله، وبعد ميلاده، وبعد بعثه، وبعد وفاته، وأقواها وأبقاها القرآن، انتهى[2].

إنارة عقليّة

قد يُتمسّك لإثبات نبوّة نبيّنا بخصوصها بدليل العقل المجرّد عن النقل، وهذا وإن

---

١. هو أبو إسحاق إبراهيم بن سيّار مولى آل الحارث بن عبّاد الضُبَعي البصري المتكلّم، شيخ المعتزلة، وهو شيخ الجاحظ، تكلّم في القدر، وانفرد بمسائل، وكان يقول: إنّ الله لا يقدر على الظلم ولا الشرّ، وصرّح بأنّ الله لا يقدر على إخراج أحد من جهنّم، مات في خلافة المعتصم سنة بضع وعشرين ومئتين.
لاحظ ترجمته في: تاريخ بغداد، ج ۶، ص ۹۷ـ۹۸؛ سير أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۴۱ـ۵۴۲، رقم ۱۷۲؛ الوافي بالوفيات، ج ۶، ص ۱۴ـ۱۹؛ لسان الميزان، ج ۱، ص ۹۶ـ۹۷، رقم ۱۷۶.

٢. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ وعنه في البحار، ج ۱۷، ص ۳۰۱، ح ۱۳.

كان قد يستبعد في بادي النظر، إلاّ أنّه ليس كذلك؛ إذ بعد ما ثبت بالعقل والنقل أنّ العقول كلّها مخلوقة من شعاع العقل الكلّي، وجب أن يدلّ كلّ منها عليه، ولا يكون نظرها حين كشف السبحات إلاّ إليه؛ إذ الشعاع حاك للمنير ومظهر لما فيه ومحلّ لإصابة خوافيه، فإذا توجّه إليه عرفه بجمع أحواله وصفاته. وبتعبير آخر نقول: إنّ الله تعالى لكمال صنعه كتب بقلم الاختراع في ألواح حقائق الخلق جميع ما أراد منهم من التكليفات أصليّة كانت أو فرعيّة؛ لأنّها من مقتضيات الكينونات، فمن عرف نفسه فقد عرف جميع مقتضياتها؛ قال تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ ءَايَـٰتِنَا فِى ٱلْأَفَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ﴾[1]، وقال علي بن أبي طالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب ـ صلوات الله سلامه عليه ـ[2]:

دواؤك فيك وما تشعر ... وداؤك منك وما تبصر[3]

فكلّما يراد منك من معرفة الله والنبيّ والإمام ﷺ وغيرها كلّها مكتوبة[4] في لوح نفسك وحقيقتك الّتي هي رشح من طفحهم ومخلوقة من شعاعهم ﷺ مرآة حاكية لذلك، وقد عرّفك الله تعالى جلالة أمرهم وعظم خطرهم، إلاّ أنّك في سفرك إلى هذا العالم وإدبارك عن مبدأ الأنوار نسيت ذلك، وظلمات العلائق حجبتك عن إبصار ما هنالك، فإن وقفت للصعود إلى مقامك الأعلى، وصار بصرك حديداً بكشف الغطاء، تجلّت أوائل جوهر عللك بجميع ما لها من حقيقتك، فتراها فيك بالعيان، وإلاّ فالكشف عن الواقع لا يحصل بالدليل والبرهان، وثمرة التعرّض في أمثال المقام

---

۱. سورة فصلّت، الآية ۵۳.

۲. المثبت من «أ»، وفي «ج»: وقال علي ﷺ.

۳. تقدّم ذيل الحديث ۶ من هذا الأربعين، وفيه في آخر المصرع الأوّل «تبصر» وفي آخر المصرع الثاني: «تشعر»، وقد ورد في المصادر بكلا النوعين.

وبعد هذا البيت:

وأنت الكتاب المبين الّذي ... بأحرفه يظهر المضمر

وتزعم أنّك جرم صغير ... وفيك انطوى العالم الأكبر

۴. المثبت من «أ»، وفي «ج»: مكنونة.

للاحتجاج والاستدلال إعداد النفس للارتقاء إلى مدارج الكمال؛ بزيادة التوجّه والإقبال، وقد تصدّى [١] السيّد الأستاذ ﷺ [٢] لإثبات هذا المرام بالدليل العقلي؛ جواباً لمن سأله عن ذلك [٣]، من أراده فلينظر إليه، مستعيناً بالله ومتوكّلاً عليه.

---

١. أ: + إليه.

٢. المثبت من «أه»، وفي «ج»: السيّد الأستاذ أنار الله برهانه ورفع في الخلد مكانه.

٣. للسيّد الرشتي رسائل في جواب الأسئلة، منها: جوابات الأسئلة التوحيدية، ومنها: جوابات الأسئلة الدهلوية، ومنها جوابات الأسئلة الشفيعية. (لاحظ ريحانة الأدب، ج ١، ص ٣٠٨).

الحديث الثالث[1]

في أنّ أوّل ما خلق الله هو نور نبيّنا

ففي شرح الجامعة[2] عن جابر بن عبد الله[3] في تفسير قوله تعالى: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾[4]، قال: قال رسول الله ﷺ: أوّل ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره، واشتقّ من جلال عظمته، فأقبل يطوف بالقدرة حتّى وصل إلى جلال العظمة في ثمانين ألف سنة، ثمّ سجد لله تعظيماً؛ ففتق منه نور عليٍّ، فكان نوري محيطاً بالعظمة، ونورُ عليّ محيطاً بالقدرة ... الحديث[5]، وهو طويل.

---

١. اين حديث در اربعين حديث هفدهم است.

٢. الظاهر أنّ مراده من شرح الجامعة؛ شرح زيارة الجامعة الكبيرة للشيخ أحمد الأحسائي، وقد طبعت ببيروت في أربع مجلّدات، ولكن لم يصل إليّ حتّى أذكر الحديث منه، ويذكر المصنّف عنه كثيراً في مطاوي الكتاب، وقد يعبّر عنه بشرح الزيارة.

٣. جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام أبو عبد الله وأبو عبد الرحمن الأنصاري الخزرجي، من أهل بيعة الرضوان، وكان آخر من شهد ليلة العقبة الثانية موتاً، وأحد المكثرين من الرواية، وكان أبوه من النقباء البدريّين؛ واستشهد يوم أحُد، وكان جابر من السابقين الّذين رجعوا إلى أمير المؤمنين ﷺ، وكان يدور في سكك المدينة وهو يقول: «عليّ خير البشر فمن أبى فقد كفر» وكان يقول: «يا معاشر الأنصار، أدّبوا أولادكم على حبّ عليّ بن أبي طالب، فمن أبى فلينظروا في شأن أمّه»، وهو الّذي أبلغ سلام رسول الله ﷺ أبا جعفر الباقر ﷺ وهو صبيٌّ. مات جابر سنة ٧٤ أو ٧٧ أو ٧٨ بالمدينة وهو ابن أربع وتسعين سنة.
لاحظ ترجمته في: التاريخ الكبير، ج ٢، ص ٢٠٧؛ الأنساب للسمعاني «الحرام»؛ تاريخ دمشق، ج ١١، ص ٢٨؛ المنتظم، ج ٦، وفيات سنة ٧٨؛ الوافي بالوفيات، ج ١١، ص ٢٧، رقم ٢٥؛ سير أعلام النبلاء، ج ٣، ص ١٨٩، رقم ٣٨؛ تاريخ الإسلام، وفيات سنة ٦١ـ ٨٠، ص ٣٧٧؛ معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ١١، رقم ٢٠١٨.

٤. سورة آل عمران، الآية ١١٠.

٥. مشارق أنوار اليقين، ص ٣٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٢٢، ح ٣٨، وج ١٥، ص ٢٤، ح ٤٤ إلى قوله: «جلال

بيان

الأخبار الواردة في أنّ نور نبيّنا وعترته المعصومين ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ أوّل ما خلق الله متكاثرة جدّاً بل متواترة، والمراد بنوره ﷺ هنا هو عقله الّذي يعبّر عنه بالعقل الكلّي، كما يشهد به ما روي عنه ﷺ أيضاً من أنّ أوّل ما خلق الله عقلي. وإن شئت فقل روحه، كما في خبر آخر[1]؛ فإنّ المراد بالروح فيه أيضاً هو العقل؛ لا ما هو البرزخ بينه وبين النفس.

والمراد «بأوّليّته» هو الأوّليّة في الوجود المقيّد، و«النور» الّذي ابتدع الله تعالى عقله ﷺ منه هو الفؤاد والوجود والماء الّذي به حياة كلّ شيء، وهذا الماء هو جلال للعظمة الّتي هي مشيّته؛ فإنّه محلّها ومظهرها وأوّل متعلّقها.

ولك أن تجعل جلال العظمة أعلى منها، فتكون العظمة هي ذلك الماء، وجلالها هو المشيّة، كما لك أن تجعل نوره ﷺ عبارة عن ذلك الماء الّذي هو حقيقته وفؤاده، ونور الله الّذي ابتدع هذا منه عبارة عن المشيّة، والاشتقاق على هذا من قبيل اشتقاق الأثر من المؤثّر، وعلى الأوّل من اشتقاق الفرع من الأصل.

و«القدرة»؛ قد يراد بها القدرة الذاتيّة، وهي قدرة إذ لا مقدور أصلاً لا عيناً ولا ذكراً، وهي نفس الذات القديمة الّتي لا طريق لها ولا تكلّم عنها، وقد يراد بها أثرها الحاكي لها، وهذه هي حقيقة النبي ﷺ من حيث كونها حكاية ومثالاً، وهذه بحكم الأولى لا فرق بينها[2] وبينها، إلاّ أنّها عبدها، وليس هنا[3] تعلّق بشيء ولا طرف. وقد

↔ عظمته»، وج ٥٤، ص ١٧٠، ح ١١٧ نقلاً عن رياض الجنان نحوه.

ولخصوص الفقرة الأولى من الحديث مصادر، لاحظ: عوالي اللئالي، ج ٤، ص ٩٩، ح ١٤٠؛ مشارق أنوار اليقين، ص ٣٩؛ بحار الأنوار، ج ١، ص ٩٧، ح ٧.

١. علل الشرائع، ج ١، ص ٥، ح ١؛ كمال الدين، ص ٢٥٥، ح ٤، بلفظ: أرواحنا.

وعنهما في البحار، ج ٢٦، ص ٣٣٥، ح ١، وج ٥٤، ص ٥٨، ح ٢٩، وج ٥٤، ص ٣٠٩.

وانظر شرح أصول الكافي لمولى محمّد صالح المازندراني، ج ٤، ص ١٨٩، وج ٥، ص ٢٠، وج ١٠، ص ٢٨١، وج ١٢، ص ١١.

٢. «ج»: بينهما.

٣. المثبت من «ج»، وفي «أ»: وليس ما (!)

يراد بها أوّل ما يظهر من القادر من الفعل الأوّلي الّذي به يصدر جميع أفاعليه وآثاره، وهي القدرة إذ لا مقدور عيناً وإن كان ذكراً، وهي الولاية المطلقة، والقدرة الّتي استطال الله بها على كلّ شيء، والرحمة الّتي وسعت كلّ شيء، والعلم الّذي أحاط بكلّ شيء [1]، واليد الآخذة بناصية كلّ شيء، وهذا المعنى هو المراد بالقدرة في هذا المقام، كما ينطق به كلام السيّد الأستاد ﷺ [2] في غير موضع.

وأمّا «العظمة»، فقال: إنّها تحت القدرة وحاصلة بها، ومقامها الكثرة؛ وهي القدرة إذ مقدور ذكراً وعيناً، وهنا محلّ النبوّة الظاهرة الّتي هي تحت مقام الولاية، فالقدرة محلّ ظهور المشيّة؛ والعظمة محلّ ظهور الإرادة، والقدرة مقام الكاف؛ والعظمة مقام النون، والقدرة مقام الإجمال؛ والعظمة مقام التفصيل، والقدرة الأصل القديم؛ والعظمة الفرع الكريم.

«وطوف نوره ﷺ بالقدرة» الّتي هي باطنه؛ هو استدارة ظاهره على باطنه؛ استدارة (استمدادية، والقدرة يستدير عليه استدارة) [3] إمداديّة.

و«وصوله ـ أي انتهاؤه ـ إلى مقام العظمة»؛ عبارة عن انتهاء مراتب الكاف وأوّل ظهور التعلّق بالنون، وهو أوّل مقام ظهور عليّ ﷺ؛ فإنّ المقام الأوّل ـ [و] هو مقام [4] الولاية المطلقة ـ ما لم يتمّ بجميع مراتبه لا يوجد الشيء الّذي يتحقّق بعده، ومراتبه وإن كانت كثيرة؛ إلاّ أنّها على الإجمال ثلاثة: الأعلى والأوسط والأسفل، وهو أعلى مقامات العظمة. وعلى التفصيل ـ وإن كان إجمالاً أيضاً ـ ثمانون ألف سنة أي مرتبة كما في هذا الخبر؛ إذ ليس المراد بالسنة: المدّة الّتي هي الزمان الغير القارّ؛ إذ لا تطرّق للزمان في ذلك المقام، كما أنّه لا تعدّد في المراتب [5] أيضاً في نظر العقل، بل إنّما هي بتنزيل الفؤاد. وتلك المراتب المتوسّطة بين مبدأ الشيء ومنتهاه شيء واحد يختلف

---

١. هذه الفقرات اقتباس من دعاء كميل المعروفة.

٢. المثبت من «ج»، وفي «أ»: ره.

٣. ليس في «ج».

٤. في نسخة «أ»: المقام.

٥. المثبت من «ج»، وفي «أ»: «لا تعدّد للمراتب».

أحواله وأطواره بحسب الحدود اللاحقة له في إقباله وإدباره وقطع منازله في أسفاره.

وإنّما كانت المراتب ثمانين ألفاً لأنّ كلّ شيء بدأ من فعله تعالى حصل له ثلاث جهات: جهة إلى ربّه، وجهة إلى نفسه، وجهة متوسّطة بينهما. ولمّا كان الأسفل يستمدّ من الأعلى، كان لكلّ من الثلاث باعتبار نظره إلى نفسه ونظره إلى الآخرين من جهة الإمداد والاستمداد ثلاث جهات أيضاً، فهذه الجهات التسع مع ملاحظة جهة الوحدانيّة الجامعة لها تكون عشراً، فكان أصل مبدأ وجود الشيء من عشر [1] قبضات، وهذه القبضات ظهرت في عالم الأجسام بهذه التفاصيل المعروفة من العرش والكرسي والأفلاك السبعة، والأرض المراد بها مجموع العناصر، ولا تكمل هذه السماويّات الواقعة على الأرض الميتة إلاّ بعد أربعة أدوار: **الدورة الأولى** على مقتضى نفس السافل: البرودة واليبوسة؛ وهي الدورة الجماديّة كما ترى في الجمادات من غلبة البرودة واليبوسة. **والثانية** على مقتضى ميل السافل إلى العالي: البرودة والرطوبة، وهي الدورة النباتيّة. **والثالثة** على مقتضى ميل العالي إلى السافل: الحرارة والرطوبة، وهي الدورة الحيوانيّة. **والرابعة** على مقتضى نفس العالي: الحرارة واليبوسة، وهي الدورة الإنسانيّة، وهذا تمام الأربعين. وبملاحظة أنّ كلّ شيء له غيب وشهادة، تصير مراتب وجودها ثمانين، ولمّا كان كلّ واحد عند الربّ ألفاً عندنا [2]، وكان محمّد وأهل بيته ﷺ هم الكائنون عند الربّ ـ كما قال مولانا الصادق ﷺ في تفسير قوله تعالى: ﴿وَمَنْ عِندَهُ لَايَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَايَسْتَحْسِرُونَ﴾ [3]: نحن الّذين عنده [4] ـ كانت مراتبهم ثمانين ألفاً عندنا.

والوجه في ركون الواحد عنده ألفاً عندنا: أنّ العوالم أربعة؛ وهي المُلك

---

١. في «أ»: من غير.

٢. المثبت من «ج»، وفي «أ»: ممّا عندنا.

٣. سورة الأنبياء، الآية ١٩.

٤. يا اين الفاظ در مصادر يافت نشد.

والمَلَكوت والجَبَروت واللاهوت، فكلّ عالم أعلى منها يكون أقوى ممّا دونها بعشر درجات، كما ترى في مراتب الأعداد، فعالم[1] الملكوت أقوى من المُلك وأوسع إحاطة منه بعشر، وكذا الجبروت بالنسبة إلى الملكوت، واللاهوت بالنسبة إلى الجبروت، كما أنّ كلّ واحد من أعداد المرتبة الفوقانيّة يكون أزيد من سميّه من التحتانيّة بعشرة، والتحتاني إذا ترقّى بمرتبة يصير عشرة أمثاله. وليس المراد بالترقّي فيما نحن فيه الزيادة بحسب الكم كما في الأعداد، بل بحسب القوّة والإحاطة، وأمّا بحسب الكم فالأمر بالعكس؛ فإنّ العالم الأعلى يكون أكثر وحدةً وأشدّ بساطةً من الأوّل، فالواحد عند الربّ يكون ألفاً عندنا؛ لأنّه إذا تنزّل[2] إلى الجبروت يصير عشراً، أو إلى الملكوت (يصير مئة، وإلى الملك)[3] ألفاً؛ قال تعالى: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾[4]، وإنّما لم يقل: «كألف يوم» لأنّ السنة أيضاً في المرتبة الرابعة بالنسبة إلى الأيّام والأسابيع والشهور، فكما أنّ الواحد عند تنزّله في الرتبة الرابعة يكون ألفاً فكذا اليوم أيضاً عند تنزّله في تلك الرتبة يكون سنة، وكما أنّ اليوم الواحد عند الله يكون ألف سنة عندنا (كما في الآية)[5]؛ فكذا يكون ثمانون يوماً عنده تعالى ثمانين ألف سنة عندنا، كما في الخبر.

إذا تبيّن ذلك فنقول في بيان كلامه ﷺ: إنّ نوره من أوّل ابتداعه واشتقاقه من جلال العظمة وسيره في مراتب الوجود وقطعه قوسَي النزول والصعود إلى أن وصل إلى جلال العظمة الّتي كان مشتقّاً منه ـ فإنّ الختم ينتهي إلى البدو ـ كان في جميع هذه[6] المدد والمراتب الحاصلة بتزئيل الفؤاد الّتي عرفت أنّها ثمانونَ ألفاً، مستمدّاً بجميع الجهات من مبدئه الّذي هو باطنه مستدير أحواله استدارة الحديدة على النار الظاهرة

---

١. «أ»: ـ «فعالم».

٢. في «أ»: تنزلت.

٣. سقط من «ج».

٤. سورة الحجّ، الآية ٤٧.

٥. من «ج».

٦. في «أ»: «هذه الحدود» وكأنّه شطب على الحدود.

فيها، فلمّا تمّت المراتب واتّصلت نقطة الختم إلى البدو، «سجد لله تعالى» وخضع له غاية الخضوع الناشئة عن تماميّة المراتب والمقامات، «فاشتقّ منه ﷺ» بعد تمام مراتبه «نور عليّ عليه السلام» اشتقاق الضوء من الضوء، فهما عليهما السلام وإن كانا نوراً واحداً وطينةً واحدة ـ كما ترى في السراجَين المشتعل أحدهما من الآخر ـ إلاّ أنّ الأوّل مقدّم على الثاني بثمانين ألف مرتبة، وبهذا التقدّم أدرك مقاماً لا يدركه الثاني، ومن هنا قال عليه السلام: أنا عبد من عبيد محمّد[1]، وهذا النحو من الاختلاف حاصل بالنسبة إلى سائر المعصومين ـ صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين ـ أيضاً؛ فإنّ جميع قصبة الياقوت بعقودها السبعة أو الأربعة عشر وإن كانت حقيقة واحدة ولا اختلاف بينهم أي بالنسبة إلى ما سواهم ـ كما يحمل عليه ما أورد عنهم عليهم السلام من أنّ أمرنا واحد، وحكمنا واحدة، وعلمنا واحد[2] ـ إلاّ أنّهم عليهم السلام مختلفون بالنسبة إلى أنفسهم؛ على ما دلّت عليه الأخبار. ومقتضى جملة منها ـ كما اختاره غير واحد من الأعلام أيضاً ـ أنّ مراتبهم عليهم السلام جمع؛ فأوّلهم وأفضلهم رسول الله ﷺ ثمّ أمير المؤمنين عليه السلام كما عرفت، ثمّ من بعده سيّد أولاده الحسن بن علي، ثمّ أخوه السبط التابع لمرضاة الله الحسين عليه السلام كما في دعاء عديلة، ثمّ القائم عليه السلام؛ لما ورد من أنّ تاسعهم قائمهم أفضلهم[3]، ثمّ الأئمّة الثمانية وهم في[4] مرتبة واحدة؛ لعدم ورود شيء في تقدّم بعضهم على بعض، ثمّ بعدهم فاطمة الصدّيقة عليها السلام؛ لأنّ الرجال في كلّ مرتبة قوّامون على النساء منهم.

ويظهر من بعض الأخيار تبعاً لبعض الأخبار نحو آخر من الترتيب بينهم عليهم السلام،

---

١. الكافي، ج ١، ص ٩٠، ح ٥؛ الاحتجاج للطبرسي، ج ١، ص ٣١٣؛ بحار الأنوار، ج ٣، ص ٢٨٣، ح ١؛ نور الثقلين، ج ٥، ص ٢٣٣، ح ١١.

٢. المحتضر، ص ١١٤؛ بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ٣١٧، ح ٨٢ وفيه: علمنا واحد، وفضلنا واحد، ونحن شيء واحد.

٣. لاحظ الرسائل العشر للطوسي، ص ٣٢٢؛ الغيبة للنعماني، ص ١٠٢؛ الكافي للحلبي، ص ٩٩؛ دلائل الإمامة للطبري، ص ٤٥٣، ح ٤٣١ / ٣٥؛ مقتضب الأثر لأحمد بن محمّد بن عبيد الله بن الحسن بن عيّاش الجوهري، ص ٩؛ الانتصار للكراجكي، ص ٩؛ الصراط المستقيم لعلي بن يونس العاملي، ج ٢، ص ١١٩.

٤. «ج»: ـ في.

ولسنا هنا بصدد تفصيل هذا المطلب.

وبالجملة، فتقدُّمُ بعضهم على بعض لا ينافي اتّحادهم عليهم السلام في الحقيقة وكونهم نفساً واحدة؛ كما ورد أنّ أوّلنا محمّد، وآخرنا محمّد، وأوسطنا محمّد، وكلّنا محمّد[1]؛ فإنّ العقل والنفس والطبيعة كلّها مراتب شخص واحد، والقلب والكبد والدماغ وسائر الأعضاء كلّها أجزاء بدن واحد، مع أنّ بينها من التفاوت ما لا يخفى.

ويمكن التعبير عن هذا التفاوت بأنحاء مختلفة باعتبارات متفاوتة، فلك أن تقول: إنّ محمّداً صلى الله عليه وآله مقدّم على عليّ عليه السلام بثمانين مرتبة أو بثمانين ألف مرتبة على ما عرفت. وأن تقول بأربعين؛ بملاحظة مراتب القابليّات والمقبولات من دون ملاحظة الغيب والشهادة. وأن تقول بمرتبة باعتبار أنّ الكلّ مراتب شخص واحد ومقامات مرتبة واحدة. ولو وجد في الأخبار اختلاف في أمثال هذه المقامات، فهو بملاحظة هذه الاعتبارات، كما ترى في تعدّد العوالم، حتّى ورد [عن الإمام الباقر عليه السلام]: أنّ لله تعالى ألف ألف عالم[2]، وكما في ملاحظة الشيء بالنسبة إلى أشعّته؛ فإنّه قد يقال إنّه أقوى منها بسبعين درجة، وقد يقال: بأربعة آلاف وتسعمئة؛ فإنّ الأوّل بالنسبة إلى الشعاع القريب، والثاني بالنسبة إلى شعاع الشعاع، وبالجملة فالفطن البصير يضع كلّ شيء في موضعه ولا يرى اختلافاً في كلمات مواليه وأئمّته.

وقوله عليه السلام: «فكان نوري محيطاً بالعظمة... الخ» يعني بعد أن تمّ نوري بجميع مراتبه واشتقّ منه نور عليّ عليه السلام، صار نوري محيطاً بالعظمة الّتي هي النبوّة الظاهرة أي محلاً لها، ونور عليّ عليه السلام محلاً للقدرة الّتي كان النبيّ صلى الله عليه وآله طائفاً حولها أوّلاً.

بيان ذلك ـ مع أنّ النبيّ أعلى من عليّ عليه السلام، والعظمة أنزل من القدرة ـ أنّ القدرة هي الولاية المطلقة كما مرّ، والولاية إنّما هي لله؛ قال تعالى: ﴿هنالك الولاية لله الحقّ﴾[3]، ولمّا كان ذات الله تعالى[4] لا يباشر[5] الأشياء؛ لتكرّمها، كانت التعلّقات بالظهورات الفعليّة،

---

١. المحتضر، ص ١٦٠، رواه عن الإمام الصادق عليه السلام.

٢. تقدّم تخريجه في شرح الحديث ١٤ من الكتاب.

٣. سورة الكهف، الآية ٤٤.

٤. «أ»: ـ تعالى.

٥. في «ج»: لا تباشر.

فكلّ مَن هو أقرب إليه تعالى كان أولى بهذه الولاية، ولكن لمّا كان مَن هو في غاية القرب متعالياً أيضاً عن التعلّق بالحوادث الكَونيّة ـ لأنّ سرّ ظهور الوحدة والجلال والتكرّم فيه أشدّ ـ استقرّت تلك الظهورات في المرتبة المتأخّرة عنه. ألا ترى النار؛ فإنّ لها القيّومية والتأثير بالنسبة إلى آثارها، وإذا تعلّقت بالهواء لم يكن لها ظهور أبداً؛ لأنّه فرع الإنية، والهواء لكمال صفاته قد شابه النار، فلا فرق بينهما، كما قال الشاعر ﷺ[1]:

رقّ الزجاج ورقّت الخمر ... فتشاكلا وتشابه الأمر

فكأنّما خمر ولا قدح ... وكأنّما قدح ولا خمر

ولكن إذا تعلّقت بالدهن ظهرت منها أشعّة قوية وآثار عجيبة؛ وذلك لصفاء قابليّة الدهن وكثافتها بالنسبة إلى الهواء وحفظها أثر النار، ولا شكّ أنّ النار من دون توسّط الهواء لا تتعلّق بالدهن، فالنار مثال ولاية الله سبحانه، والهواء مثال الحقيقة المحمّديّة، والدهن الصافي مثال الحقيقة العلويّة، فولاية الله هي الربوبيّة إذ لا مربوب لا ذِكراً ولا عيناً، وولاية النبيّ هي المربوبيّة إذ مربوب ذِكراً، وولاية عليّ هي الربوبيّة إذ مربوب عيناً، فكان بذلك حامل اللواء، فجلال القدرة ـ أي الولاية الحقيقيّة ـ للنبيّ ﷺ، ولكنّها ظهرت في عليّ، كما ظهرت الكواكب والبروج وسائر المبادي في الكرسي دون العرش مع أنّه أعظم، فالكرسي حينئذ طائف[2] حول جلال القدرة في عالم الظهور؛ لأنّ الفيوضات المنتشرة في العالم كلّها من الكرسي وإن كان الكرسي لا يستمدّ إلاّ من العرش، ومحمّد وعليّ نسبتهما في الباطن نسبة العرش والكرسي، لكنّ العرش صمت، أي لم يسمع كلامه أحد، وإلاّ قد نطق، بخلاق الكرسي فإنّه قد نطق وسمع كلامه كلّ أحد، ولذا ترى الناس قد غلوا في عليّ ﷺ دون محمّد ﷺ؛ إذ لم يظهر منه ﷺ

---

١. الشاعر صاحب بن عبّاد، كما في ديوانه (ص ١٧٦) وفي غالب مصادر ترجمته، انظر: سير أعلام النبلاء، ج ١٦، ص ٥١٣، رقم ٣٧٧؛ يتيمة الدهر، ج ٣، ص ٢٩٥؛ وفيات الأعيان، ج ١، ص ٢٣٠؛ نهاية الإرب، ج ٧، ص ٤٣؛ البداية والنهاية، ج ١١، ص ٣١٦؛ شذرات الذهب، ج ٣، ص ١١٥؛ وفيات الأعيان، ج ١، ص ٢٠٨. وأورده أيضاً الشيخ البهائي في كشكوله، ج ٢، ص ١٩٨.

٢. المثبت من «أ»، وفي ج: فالكرسي في طائف.

ما ظهر من عليّ عليه السلام، مع أنّه ما ظهر منه عليه السلام إنّما كان من محمّد صلى الله عليه وآله، ولولا أنّه عليه السلام قال: أنا عبد من عبيد محمّد [1] وخضع له؛ لم يعرف الخلق محمّداً صلى الله عليه وآله، ولم يشكّوا في أنّ عليّاً عليه السلام أفضل منه، كما أنّ الكرسي لو لم تتحرّك على خلاف التوالي ولم تخضع للعرش بمتابعتها له على خلاف مجراها لم يعلم أنّ الفلك الأعظم هو العرش. فظهر في جلال القدرة أمير المؤمنين عليه السلام، وحمل ولاية الله الظاهرة للخلق بمحمّد صلى الله عليه وآله، فسمّي عليّاً؛ لأنّه اسم لتلك المرتبة. فباطنهما عليهما السلام كما مثّلنا مثل العرش والكرسي، وظاهرهما في عالم الظهور مثل الشمس والقمر، فالشمس تستمدّ من الكرسي ولذا لا عرض لها، والقمر يستمدّ من الشمس، فالنبوّة الظاهرة تستمدّ من الولاية الظاهرة في الخلق، كما أنّ الولاية الظاهرة الّتي هي الباطنة تستمدّ من النبوّة الباطنة، والإمامة الظاهرة من النبوّة الظاهرة. هذا ملخّص ما أفاده السيّد الأستاد [2] دام ظله [3] في شرح هذا الجزء من هذا الخبر، وكثير ممّا ذكرناه في بيان سائر أجزائه ممّا قد صرّح به عليه السلام أيضاً في غير موضع، كشرح الخطبة في عدة مواضع وغيره، من أراد فليراجعها [4]، (والله وليّ الفضل والإنعام، وهو ذو الجود والإكرام) [5].

---

١. تقدّم تخريجه.

٢. أ: - «الأستاد».

٣. في «أ»: ره.

٤. المثبت من «ج»، وفي «أ»: فليرجعها.

٥. ما بين القوسين ليس في «ج».

الحديث الرابع[1]

في أنّ الأعمال هل تتجسّم أم لا؟

في البحار في آخر باب أحوال المتّقين والمجرمين في القيامة عن قيس بن عاصم[2] قال: وفدت مع جماعة من بني تميم على النبيّ ﷺ، فدخلت و عنده الصلصال بن الدلهمس[3]، فقلت: يا نبيّ الله، عظنا موعظة ننتفع بها؛ فإنّا قوم نعبر في البريّة.

---

١. اين حديث در اربعين حديث سى و سوم است.

٢. هو قيس بن عاصم بن سنان بن منقر التميمي المنقري أبو علي، من عقلاء العرب وحلمائهم، وكان شاعراً فارساً، وفد على النبي ﷺ في وفد بني تميم سنة تسع فأسلم، فقال النبي ﷺ: **هذا سيّد أهل الوَبَر**. قيل للأحنف بن قيس: ممّن تعلّمت الحِلم؟ قال: من قيس بن عاصم، رأيته يوماً محتبياً، فأتي برجل مكتوف وآخر مقتول، فقيل: هذا ابنُ أخيك قتَل ابنك. فالتفت إلى ابن أخيه فقال: يا ابن أخي، بئسما فعلت، أثمتَ ربّك، وقطعت رحمك، ورميت نفسك بسهمك. ثمّ قال لابن له آخر: قُم يا بني، فوارِ أخاك، وحلّ أكتاف ابن عمّك، وسُق إلى أُمّه مئة ناقة دِية ابنها؛ فإنّها غريبة!

وهو أوّل من وأَد، سئل عمر بن الخطاب عن قوله تعالى: ﴿**وإذا الموءُودَة سُئلت**﴾؟ فقال: جاء قيس إلى رسول الله ﷺ فقال: إنّي وأَدتُ ثماني بنات لي في الجاهليّة، فقال: أعتق عن كلّ واحدة منهن رقبة. قال: إنّي صاحب إبل. قال: اهد إن شئت عن كلّ واحدة منهنّ بدنة.

ونزل قيس بن عاصم البصرة، ومات بها في سنة ٤٧ هـ عن اثنين وثلاثين ذكراً من أولاده.

لاحظ ترجمته في الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ٧، ص ٣٦؛ المنتظم لابن الجوزي، ج ٥، وفيات سنة ٤٧؛ الأغاني، ج ١٤، ص ٦٩، الاستيعاب، ج ٣، ص ١٢٩٤؛ أُسد الغابة، ج ٤، ص ٢١٩ ـ ٢٢١؛ تهذيب الكمال، ج ٢٤، ص ٥٨، رقم ٤٩١١؛ الإصابة، ج ٥، ص ٤٨٢ ـ ٤٨٦، رقم ٧١٩٨.

٣. الصلصال بن الدَّلَهمَس بن جندلة أبو الغضنفر الشاعر، ذكره ابن حجر في القسم الأوّل.

انظر ترجمته في: الثقات لابن حبان، ج ٣، ص ١٩٦؛ أُسد الغابة، ج ٣، ص ٢٨ ـ ٢٩؛ الإصابة، ج ٣، ص ٤٤٥ ـ ٤٤٦، رقم ٤١٠٢.

وانظر تخريج الحديث.

فقال رسول الله ﷺ: يا قيس، إنّ مع العزّ ذلّاً، وإنّ مع الحياة موتاً، وإنّ مع الدنيا آخرة، وإنّ لكلّ شيء حسيباً، وإنّ لكلّ أجل كتاباً، وإنّه لابدّ لك ـ يا قيس ـ من قرين يدفن معك وهو حيّ وتدفن معه وأنت ميّت، فإن كان كريماً أكرمك، وإن كان لئيماً أسلمك، ثمّ لا يحشر إلّا معك، ولا تحشر إلّا معه، ولا تسأل إلّا عنه، فلا تجعله إلّا صالحاً؛ فإنّه إن صلح أنستَ به، وإن فسد لا تستوحش إلّا منه، وهو فعلك... الخبر.[1]

بيان: لمّا تبيّن أنّ الحكيم العدل الّذي بعث حججاً وأولياء قوّامين بالقسط ينصب ميزان العدل يوم القيامة ليظهر عدله بواسطة أوليائه بين الخلق ويجازيهم على حسناتهم بالثواب وعلى سيّئاتهم بالعقاب، ينبغي أن يتبيّن أنّ الجزاء الّذي يجازيهم بها هل نفس أعمالهم الصادرة عنهم في الدنيا أو غيرها؟ وهذه هي مسألة تجسّم

---

١. بحار الأنوار، ج ٧، ص ٢٢٨ ـ ٢٢٩.

وأورده بتمامه في باب الاجتهاد والحث على العمل (٦٤) من أبواب مكارم الأخلاق من كتاب الإيمان والكفر، ج ٧١، ص ١٧٠ ـ ١٧١، ح ١.

ورواه الصدوق في الحديث ١ من الباب ٢٤٣ من معاني الأخبار ص ٢٣٢، وفي الحديث ٩٣ من باب الثلاثة من كتاب الخصال ص ١١٤ ـ ١١٥، وفي الأمالي، المجلس ١، الحديث ٤.

ورواه ابن حجر في ترجمة الصلصال بن الدلهمس من الإصابة، ج ٢، ص ١٩٣؛ وفي طبع: ج ٣، ص ٤٢٥ ـ ٤٢٦ برقم ٤١٠٢ نقلاً عن ابن دريد في أماليه.

وأورده الفتّال في عنوان: «مجلس: في ذكر الموت والروح» من روضة الواعظين، ص ٤٨٧.

وبعده في سائر المصادر زيادة وهي: فقال: يا نبيّ الله، أُحبّ أن يكون هذا الكلام في أبيات من الشعر نفخر به على من يلينا من العرب ونذخره، فأمر النبي ﷺ من يأتيه بحسّان.

قال: فأقبلت أفكّر فيما أشبه هذه العظة من الشعر فاستتب لي القول قبل مجيء حسّان، فقلت: يا رسول الله، قد حضرتني أبيات أحسبها توافق ما تريد، فقلت: لقيس:

تخيّر خليطاً من فعالك إنّما ... قرين الفتى في القبر ماكان يفعل

ولابدّ بعد الموت من أن تُعِدّه ... ليوم ينادى المرء فيه فيقبل

فإن كنت مشغولاً بشيء فلا تكن ... بغير الّذي يرضى به الله تشغل

فلن يصحب الإنسان من بعد موته ... ومن قبله إلّا الّذي كان يعمل

ألا إنّما الإنسان ضيف لأهله ... يقيم قليلاً بينهم ثمّ يرحل

الأعمال الّتي اختلفوا فيها، فعن جماعة ـ منهم الشيخ المفيد الثاني [١] ـ لأنّ الأعمال أعراض ومعان فلا يُعقل تجسّمها، وعليه فجزاء الأعمال من الحور والقصور والأنهار والأثمار ونحوها والحيّات والعقارب والزقّوم والحميم وغيرها إنّما هي أُمور مناسبة لتلك الأعمال قد جعل الله تعالى كلًّا منها جزاء لعمل، وأخبر المكلّفين بذلك على ألسنة حججه؛ لئلاّ يقولوا: قد كنّا عن هذا غافلين، فلمّا جاء يوم القيامة يوزن الأعمال على ما مرّ، وتجزى على حسناتها بما وعد بل أزيد، وعلى سيّئاتها بما أوعد إن لم يغفر ويرحم وهو الغفور الرحيم.

وعن جماعة آخرين الأوّل، وهو على وجهين:

أحدهما أنّه تعالى يجعل الأعمال الّتي هي أعراض أجساماً مناسبة لنوع ما انقلبت عنه؛ لأنّ ذلك الجعل شيء ممكن مقدور له تعالى، وقد دلّ بعض الآيات والأخبار على أنّ الجزاء نفس العمل، وهو ممكن بما ذكرناه، فيحمل عليه.

وثانيهما أن لا يقال بجعل العرض جسماً، بل بأنّ لكلّ شيء في كلّ نشأة نحو وجود خاصّ وصورة خاصّة بتلك النشأة، فالشيء الواحد يختلف بحسب العوالم المختلفة، ولكن ليس الاختلاف ذلك الشيء إلى شيء آخر، بل بظهوره في كلّ عالم على ما هو عليه في ذلك العالم في نفس الأمر.

وقد نقل عن المحقّق الدواني [٢] أنّه في رسالة الزوراء الّتي ذكر في أوّلها أنّها من فيوض

---

١. المفيد الثاني هو أبو علي الحسن بن شيخ الطائفة محمّد بن الحسن الطوسي، كما في عنوان المفيد الثاني من الكنى والألقاب (ج ٣، ص ١٩٩) وترجمته في ريحانة الأدب (ج ٥، ص ٣٦٥) ذيل ترجمة محمّد بن محمّد بن النعمان الشيخ المفيد.

وقد يلقّب به أيضاً الشيخ أبو محمّد عبد الرحمن بن الحسين الخزاعي النيسابوري ثمّ الرازي المتوفّى نحو سنة ٤٤٥ هـ من تلاميذ السيّد المرتضى، كما في ترجمة السيّد من رجال السيّد البحر العلوم، ج ٣، ص ١٣٩.

٢. المولى جلال الدين محمّد بن سعد الدواني المنتهي نسبه إلى محمّد بن أبي بكر، الحكيم الفاضل الشاعر المدقّق، من أكابر الفلاسفة والمتكلّمين، اكتسب أكثر علومه وفضائله في شيراز، وله تأليفات كثيرة، وقد

زيارة عتبة باب مدينة العلم وابنه سيّد الشهداء ـ عليهما من الصلوات كلّها ومن التسليمات أجزلها ـ قال ما ملخّصه:

إنّ الحقيقة الواحدة تظهر في البصر بصورة عينيّة ملازمة لوضع معيّن وفي الحسّ المشترك بصورة تشابهها من غير تلك الشرائط المعتبرة هناك، وفي الحالين بقتل التكثّر بحسب الأشخاص كصورة زيد وبكر، ثمّ تظهر تلك الحقيقة في العقل بحيث لا تقبل الكثرة، فظهر أنّ الصورة ولو عقليّة غير الحقيقة، بل الصور المختلفة بحسب المشاعر والمدارك لباس لتلك الحقيقة، وتلك الحقيقة مع وحدتها الذاتيّة قد تظهر من صور متكثّرة متخالفة الحكم كصور الأشخاص، وقد تظهر في صورة واحدة كالصورة العقليّة، والحاصل أنّ الحقيقة من ذاتها قابلةٌ للظهور بصور مختلفة وهي مغايرة لجميع تلك الصور، فالعلم مثلاً حقيقة واحدة تظهر في اليقظة بصورة عرضية محتجبة عن الحسّ مدركة بالعقل كليّة وبالوهم جزئيّة، وهي بعينها تظهر في الرؤيا بصورة اللبن والمحجوب الذّي لا يعرف الحقائق إلاّ بصورها ينكر الحقيقة عند تبدّل الصورة، ولا يعرفها لتحوّلها في ملابسها، فظهر عليك من هذا أسرارٌ غامضة من أحوال المعاد، ويتيسّر عليك مشاهدة الواحد في الكثرات، وصعدت به إلى حقائق ما أنبأ عنه لسان النبوّات من ظهور الأخلاق والأعمال

---

* عدّ له بعض محقّقي كتبه ۸۷ كتاباً ورسالة، منها: نُموذج العلوم، إثبات الواجب القديم، إثبات الواجب الجديد، الحاشية القديمة والحاشية الجديدة على شرح التجريد للقوشجي، رسالة الزوراء، شرح خطبة الزوراء، وغيرها، وقد ادّعى القاضي نور الله ـ في ترجمة الدواني من مجالس المؤمنين ـ أنّه صار شيعياً بعد أن كان عامّياً؛ وكتب بعد ذلك رسالة سمّاها نور الهداية، وهي مصرّحة بتشيّعه، واستشهد بكلامه في حاشيته على التجريد متعرّضاً على المير صدر الدين الشيرازي في تفضيل أبي بكر على علي عليه السلام بقوله: والعجب من ولد علي كيف يدّعي إطباق أهل السنّة على أنّ جميع الفضائل الّتي لعليّ عليه السلام كان لأبي بكر مع زيادة، فإنّ ذلك إزراء بجلالة قدر علي عليه السلام كما لا يخفى على ذوي الأفهام. وأيّد تشيّعه بأبيات من شعره، منها:

خورشيد كمال است نبي، ماه ولي — اسلام محمّد است وايمان علي
گر بيّنه‌اى بر اين سخن مى‌طلبي — بنگر كه ز بيّنات أسماست جلي

حكى ذلك عنه المحدّث القمي في الكنى والألقاب، توفّي الدواني بعد المئة التاسعة في حدود سنة ۹۰۸ في مرجعه من لار إلى كازرون وله ۷۸ سنة، وانتقل جسده إلى دوان ـ قرية من قرى كازرون من بلاد فارس ـ ودفن بها.

انظر ترجمته في الكنى والألقاب (ج ۲، ص ۲۰۶ـ۲۰۷) مقدّمة سبع رسائل للدواني والخواجوئي.

بصور الأجسام، واطّلعتَ على سرّ قوله تعالى: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكَافِرِينَ﴾ [1]؛ فإنّه ظاهر في إحاطة جهنّم في الحال، ولا حاجة إلى الصرف عن الظاهر؛ إذ الأخلاق الرذيلة والعلائق الباطلة محيطة بهم، وهي بعينها جهنّم الّتي ستظهر في الصورة الموعودة عليهم، إلاّ أنّهم لا يعرفون ذلك؛ لعدم ظهورها عليهم في هذه النشأة في تلك الصورة، وأمّا النفس المحيطة بالحقائق وتنقُّلها في الصور فتعرف حقيقة الأمر، وأيضاً يُعرف من ذلك قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِم نَاراً﴾ [2]، وقوله [ﷺ]: «الّذي يشرب في آنية الذهب [أو الفضّة] إنّما يجرجر في بطنه نار جهنّم» [3]؛ فإنّ ظاهره يدلّ على وقوع هذه الحال في الحال، والجرجرة بمعنى الصَّبّ [4]، وقوله: «إنّ في الجنّة قيعاناً» [5] جمع قاع وهو المستوي من الأرض، وإنّ غراسها سبحان الله والحمد لله، فإنّه يدلّ على هذا القول بعينه فيحمل على حقيقته، انتهى ملخّصاً. [6]

وفي البحار نقل عن شيخنا البهائي ﷺ أنّه بعد أن قال: «تجسّم الأعمال في النشأة الأخرويّة قد ورد في أحاديث متكثّرة من طرق المخالف والمؤالف، وقد روى أصحابنا عن قيس بن عاصم... إلى آخر ما مرّ من الحديث» نقل عن بعض أصحاب

---

۱. سورة التوبة، الآية ۴۹، والعنكبوت، الآية ۵۴.

۲. سورة النساء، الآية ۱۰.

۳. الخلاف للشيخ الطوسي، ج ۲، ص ۹۰؛ المجازات النبوية للشريف الرضي، ص ۱۴۳، رقم ۱۰۸؛ عوالي اللآلي، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۱۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۲۹؛ صحيح ابن حبّان، ج ۱۲، ص ۶۱، رقم ۵۳۴۰؛ تاريخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۴۲ في ترجمة يحيى بن سعيد القطان (۷۴۶۱)؛ المعجم الصغير للطبراني، ج ۱، ص ۱۱۵؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۳۸؛ المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۲۹۵.

۴. الجرجرة: صوت صبّ الماء في الحلق. وقال ابن الأثير: هو صوت وقوع الماء في الجوف كالتجرجر، وقيل: التجرجر أن تجرع الماء جرعاً متداركاً حتّى يسمع صوت جرعه؛ وكذلك الجرجرة، يقال: جرجر فلان الماء؛ إذا جرعه جرعاً متواتراً له صوت. (تاج العروس، ج ۳، ص ۹۵ «جرجر»).

۵. عدّة الداعي، ص ۲۳۹ عنهم ﷺ؛ وعنه في بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۲، ح ۲، وج ۹۳، ص ۱۶۳، ح ۴۲؛ وسائل الشيعة (آل البيت)، ج ۷، ص ۱۵۲، ح ۸۹۷۸.
ورواه الطبراني في المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۴۰، ح ۶۱۰۵ من طريق سلمان عن رسول الله ﷺ، وعنه الهندي في كنز العمّال، ج ۱، ص ۴۶۸، ح ۲۰۳۸.

۶. شرح رسالة الزوراء، (سبع رسائل للعلاّمة الدواني، ص ۲۱۸ ـ ۲۱۹).

القلوب أنّه قال:

إنّ الحيّات والعقارب بل والنيران الّتي تظهر من القبر والقيامة هي بعينها الأعمال القبيحة والأخلاق الذميمة والعقائد الباطلة الّتي ظهرت في هذه النشأة بهذه الصورة وتجلببت بهذه الجلابيب، كما أنّ الرَّوح والرَّيحان والحور والثمار هي الأخلاق الزكيّة والأعمال الصالحة والاعتقادات الحقّة الّتي برزت في هذا العالم بهذا الزيّ وتسمّت بهذا الاسم؛ إذ الحقيقة الواحدة تختلف صورها باختلاف الأماكن، فتحلّى في كلّ موطن بحلية، وتزيّى في كلّ نشأة بزيّ... إلى آخر ما قال.[1]

وقد ذهب صاحب العرشية أيضاً في تجسّم الأعمال إلى هذا المقال فقال ما حاصله:

إنّ الماهيّة الواحدة تتصوّر بصور مختلفة بحسب المواطن؛ ألا ترى أنّ صورة الجسم الرَّطب يؤثّر في الجسم القابل للرطوبة أثراً، وفي مادّة القوّة الحسيّة أو الخياليّة أثراً آخر، وفي القوّة العاقلة أثراً ثالثاً؟ فقد حصلت ماهيّة الرطوبة الانفعاليّة في المواضع الثلاثة، إلّا أنّها في الأوّل هي سهولة التشكّل مثلاً، وفي الثاني قلّة الشعور والإحساس، وفي الثالث البلادة والغباوة، وكذا الغضب الّذي هو كيفيّة نفسانيّة؛ فإنّه إذا ظهر في مقام الجسم يورث احمرار الوجه وانتفاخ البشرة، وربما يؤدّي عند اشتداده إلى المرض الشديد بل إلى الهلاك، فلا عجب من أن يلزمه في نشأة اُخرى أن تنقلب ناراً محرقة، وكذا العلم فإنّه كيفيّة نفسانيّة إذا وجدت في الخارج صارت عيناً تسعّى سلسبيلاً، وكذا حبّ الدنيا وشهواتها أعراض نفسانيّة هنا وفي الآخرة تصير حيّات وعقارب، وهكذا جميع الصور المجسّمة الموجودة في الآخرة حاصلة من ملكات النفوس وأخلاقها واعتقاداتها ونيّاتها الراسخة من تكرار الأعمال في الدنيا، انتهى محصّل كلامه.[2]

ولكنّه جعل مادّة تجسّم الأعمال النفس الإنسانيّة، قال:

وكما أنّ الهيولى هاهنا مادّة تكوّن الأجسام والصور المقداريّة وهي لا مقدار لها في ذاتها، فكذا النفس الآدميّة مادة تكوّن الموجودات المقدّرة المصوّرة الاُخرويّة، وهي في ذاتها أمرٌ روحاني لا مقدار لها.

---

١. بحار الأنوار، ج ٧، ص ٢٢٨ ـ ٢٢٩.

٢. العرشية، ص ٢٨٢.

ولا يخفى ما فيه؛ فإنّ كون ذات النفس مادة للأجسام الأخرويّة والصور المقداريّة ممّا لا شاهد له من عقل ولا نقل، بل ولا معنى له، وكيف يكون ذات نفس الشخص مادّة للحور والقصور والشجر والثمر، أو للنار والحميم والحيّات والعقارب؛ فيكون الشخص هو النعمة والمتنعّم، والآكل والمأكول، والفاعل والمفعول، والعقاب والمعذّب ولو باعتبار جزئيه، مع أنّ الكلام في تجسّم العمل الّذي هو من الأعراض، وهذا تجسّم للعامل، ولعلّه أراد بكون النفس مادّة لهذه الأمور ما مرّ منه من أنّ النفس في القيامة لقوّتها تكون فاعلة لهذه الآثار مبرزة لها؛ بمعنى أنّ النفس لمّا صدرت عنها الأعمال الّتي تنقلب في الآخرة إلى تلك الصور، أو تكون في تلك النشأة على تلك الصور في نفس الأمر قال: «إنّ النفس صارت مادة لها» توسّعاً، وإن كان بعيداً عن ظاهر كلامه وتمثيله بالهيولى.

وقوله: «إنّ الهيولى لا مقدار لها في ذاتها وكذا النفس» فيه منع أيضاً؛ فإنّ الهيولى وإن لم يكن لها مقدار شخصي، إلاّ أنّ لها مقداراً نوعيّاً، وكلّ نفس أيضاً لها مقدار خاصّ وصورة معيّنة في عالمها.

ثمّ ذكر وجوهاً من الفرق بين النفس والهيولى، ليس التعرّض لها ولما فيها بمهمّ هنا؛ إذ المقصود في المقام بيان أنّ أجزاء الأعمال هل هي نفسها بأحد الوجهين أو مغايرة لها وآثار مترتّبة عليها؟

ولا يخفى أنّ جملةً من الآيات والأخبار وإن كانت تدلّ على الأخير إلاّ أنّ جملة أُخرى منها ظاهرة في الأوّل كقوله تعالى: ﴿هَل تُجزَونَ إلاّ مَا كُنتُم تَعمَلُونَ﴾[1] وقوله تعالى: ﴿ذُوقُوا مَا كُنتُم تَعمَلُونَ﴾[2] وغيرهما ممّا مرّ في كلام المحقّق الدواني، ولعلّه الأقرب إلى التحقيق، والجمع بين الكلّ ـ بحمل ما دلّ على المغايرة على التغاير في الصورة، وما دلّ على العينيّة على الاتّحاد في الحقيقة ـ غير بعيد، والله العالم.

---

١. سورة النمل، الآية ٩٠.

٢. سورة العنكبوت، الآية ٥٥.

تنبيه: لا يخفى أنّ التجسّم المذكور هنا غير التجسّم عند الوزن لو قيل به هناك أيضاً؛ إذ الظاهر أنّ الأجسام الّتي تكون في مقام الجزاء ـ من قصرٍ أو شجرٍ أو حور عين ومن حيّة أو حميم أو غسلين ـ لا توضع في الميزان، بل العمل الّذي يوضع في الميزان بعد صيرورته جسماً إنّما يكون جسماً آخر غير الشجر والحيّة كجوهر مشرق أو مظلم يَعرف العاملُ بل غيره أيضاً أنّه ذلك العمل الخير أو العمل الشرّ الّذي صدر منه، فتجسُّمُ العمل في مقام الوزن على القول به غير تجسّمه في مقام الجزاء، وقد سمعت أنّ الحقيقة الواحدة يختلف صورها باختلاف المواطن، وحينئذٍ فلا عجب أن تكون الصلاة الّتي في الدنيا أقوال وأفعال معهودة تتجسّم وتتصوّر في القبر بصورة، وعند الميزان بصورة، وعند الصراط بصورة، وفي الجنّة بصورة، وهكذا غيرها من الأعمال، والله العالم بحقائق الأحوال.